

دیوان بیرام خان خانان

بسم الله الرحمن الرحيم

شهی که بکسود از به سپهر امیر او^۱
 اگر علام علی فیت خاک بر سر او
 ولی والی والا امیر هوش حجاب
 که شب خسرو حارر کمینه چاکر او
 در مدینه علم آنکه از کمال شرف
 متلاند سران شمعو خاک بر در او
 رقیب خسروی شر دو کون آزاد ست
 کی که از دل و جان شد علام تنگوار
 بعد یحیی پیمبر کی نمود که بود
 برادر و خسرو ابراهیم پیمبر او
 ولی و مادر دهرش مراد با عمل نظیر
 کسی که شمعو پیمبر بود برادر او
 درون خانه و رکن حصرت بیت شرف
 بعد آنکه توکد نمود مادر او
 بحر رسول مودی کی نظر نکشاد
 که در ازل نظری داشتی بمنظر او
 بوقت غفل ازان کسب از بری نه بری
 که رحمتی نمود دست حصر از برادر

^۱ These two opening lines are quoted by Badā'unī.

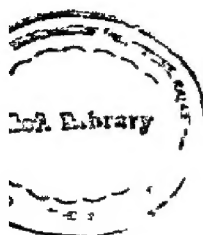
خجسته نام وی آندم امیرنخل نهاد
 که داد شهید ز سبابه اش بشکر او
 فتاوت روی ز حق رخ به پیش بت نهان
 مکرم است ز هر وجه وجه ازهر او
 بجان نهاد قدم بر فراش پاک رسول
 چرا که از همه رو پاک بود بستر او
 پی خطاب سلوئی مهتدسان سپهر
 کفند از سر خود پایهای منبر او
 لوائی حمد ببین بر سرش بروز قیام
 مبین بنساج سلیمان و مرغ بر سر او
 بخوان احکم لعمی ز شهید قول رسول
 حدیث طیر غذای خوشیست در خور او
 نسد بغیر میسر که از عنایت حق
 عمل نایت فجزوی شود میسر او
 زسد باب خلایق بحکم بسته نشد
 ارازمان که بدولت کشاده شد در او
 اگر چه نیست برابر بهل اتی شرفی
 بخوان ولیکم الله در برابر او
 عنایت حق و لطف رسول و قوت روح
 کمال رتبه بود در غزای خیبر او
 بروز غزوه خندق حدیث فخر انام
 برای فضل بود آیت مقرر او
 قدم بدوش سرافراز دین نهاد بحکم
 شکست گردن بت همچو فرق پیکر او

برای او شه حاور در بار کرد رجوع
 ندان مثانه که معرب نمود حاور او
 (مدر لشکر دس پندوای اهل بقی
 که هادی را اسلام خواند رهبر او
 سلم آمدن و در حلق اعظمش فرمود
 چنانچه داد اشارت بعلوم اکبر او
 بی حضور احد معصومی نوش چنان
 که حدیث دل امین شد گواه معصوم او
 خدا کمال عتایب او نمود که بود
 ظهور ناد علی شمس و مطهر او
 مراد حق به پند و دل تعالوا امر
 علی و عاظمه بود و شیر و شیر او
 عمل بعلوم و شجاعت برای وجود بقدر
 بود و بعد پند و همی میسر او
 روزی لوکس و می عرف به دم نظر
 و حواء صورت کویش شد مصور او
 نظر مآدم و بعدی کلیم و روح و مسیح
 برابر سب اطرس جمال ادور او
 نبی برتق و موسی فرود آمد و شرف
 ولی بهانه هارون که بود همسر او
 رباب تسلی حشر خلق را چه صر
 اگر نصیب شود رشحه ر کوثر او
 برر مصل یدالله چو در شدش همه کار
 که سکه اسد الله زدند سرور او



امام صفدر غالب که بود دولت دین
 همیشه در کشف رایت مظفر او
 همای قدر تو مرغیست کز علو جلال
 گرفته ملک در عالم صدای شهپر او
 جهان جود ترا عرش اعظمی است که هست
 برون ز دایره کاینات محسوس او
 محیط فضل ترا ساحلی نه بیند اگر
 هزار سال زند دست و پا شناور او
 سخنوری که بجان آمد ست نطق مسیم
 به پیش فیض لب لعل روح پرور او
 دلآوری که چو قیغ دوسر کشد ز غلاف
 شود دونیم دل شیر چرخ دربر او
 بکوه قاف چو خنجر کشد بروز مصاف
 شود شکاف شکاف از نهیب خنجر او
 چو وقت حمله زند بانگ بر تگاور خویش
 قدم بقلعه گردون نهد تگاور او
 شه ستاره حشم آفتاب ماه علم
 که مهر یکه سواری بود ز لشکر او
 پناه کشور عصمت که چشم کردش دور
 ندیده گرد مخالف بگرد کشور او
 سموم قهر تو بر هر قبیل که گذشت
 ز قوم عاد خبر داد و باد صرصر او
 محبت تو بود بر حرامزاده حرام
 بنزد آنکه حدیث نبیست باور او

درین حدیث یکی سعه گوهر عجبی
 که نادر گوهر خانم بنام گوهر او
 محکم شد مردان محسوس روی پنداری
 که دست عیسی گویس پای مادر او
 چو و مت حمله عدد موج بحرینغ بودند
 مرد بشب شرار وجود بر سر او
 پیامده بطور مالک شاهانه را
 سیاه روی در از دشمنی مکرر او
 شمیم جعد تو گر نگردد بکشور چینی
 ر رشک خاک شود ناهای ادمر او
 اگر ر خود نوگویند در برادر بصر
 ر شرم آب شود بحر در برادر او
 بود بروی زمین قصری از رنای هست
 تبارک الله ازان روضه مطهر او
 کنوتراں حریمش که محرم حرمند
 چو حدوکیل امین است هر کنوتراں
 خوش آدمیان که شود تزیینی دیده می
 عمار خاک را مشهد منصور او
 هرگز باز بود حرشرم روی بهار
 شمیم رایحه سرقند معطر او
 اسیر سلسله اوسب حال می که بود
 کمد کردن جان گیسوی معدر او
 شها علام قریب که از عنایب تسب
 که گسبه سلطنت طاهری میسر او



ولی بخاک جفتاب تو روی خویش نسود
ازان چه سود که بر چرخ سود افسر او
ز هجر خاک درت حال ابتیری دارد
ز گردش فلک و اختر ستمگر او
امیددار چنانم که از کمال کرم
نظار دریغ نداری ز حال ابتیر او
همیشه تا که بچرخند ثابت و سیار
بگرد این کره ذات البروج و اختر او
عدوی جاه تو پیوسته باد سر گردان
همیشه درد سری بم مباد از سر او

چون بر فراحت خسرو دین رایت هدا
اعلام کفر گشت نگویند جابجا
بنمود در بلاد ختن چتر لاله گون
بشکست در سواد حبش قیرگون لوا
برکند میخهای سرا پرده شاه زنک
چون کفدلان خسرو چین دید در هوا
در قه فتاد چون مگس از تار عنکبوت
از چنگ باز صبح چو شد زاغ شب رها
چون باز صبح بال پرواز کرد باز
آورد در زمان سر نسری زیر پا
طاؤس را کشود در کفج انتسراح
خفاش را فرود عمر کنج انزوا

چون باز دار صبح سرو کسوت طفل در
 مرعابیان شام رمیدند زان صدا
 گلچهر مهر چو ز پس پرده رخ نمود
 گردون نثار کرد حواهر سرور و ما
 حو قارور کشید نقابون حوش مهر
 در حال حفر رحل افتاد از فرا
 صاحب عیار در رس امتحان نمود
 کردید عین سگ محک سر سر طلا
 نمود مهر نا بد دیصا کلیم وار
 فرعون گشت عرق ملی اند طعمی
 نگدش لعل و بر اثر آن صحن رسید
 یعنی که باشد از پی والیل والصحی
 سلطان ملک روم در مشرق عالم کشید
 سالار حیل رنگ معرفت گرفت حا
 فاکشته تیغ رامح حور بیره بلغد
 نابود شد سماک چو سیماب در سما
 پیدا شد از اعسق علم سرج آفتاب
 چون پرتوسی ز رایت سلطان اولیا
 شاهی سپهر گوکده عرش مدرک
 سلطان نوالحسن علی موسی رضا
 شاهی که در مقام صفا همچو مصطفی است
 والا شیشی صدر شیفان اصطفا
 صدیقی که در جهان رضا مثل مرتضی است
 شاه سرور صفه ایوان ارتضا

ماعی که بود روشنی چشم فاطمه
 شاهی که بود خرمی جان مصطفی
 جمشید با مروت و خورشید با کرم
 خاتان با سعادت و سلطان با صفا
 از راه لطف واسطه بخت بی زوال
 از روی جاه پادشه تخت کبریا
 هم روح فیض گستر او باد روح بخش
 هم اهل روح پرور او آب جانفزا
 معوضات اوست اگر فضل اگر کمال
 محتاج ذات اوست اگر شاه اگر گدا
 حرف ثنای اوست اگر قطعه گر غزل
 بهر دعای اوست اگر مدح اگر ثنا
 در پیش ماه عارض او مهر چون سهیل
 در جنب فصر مرقد او چرخ چون سها
 قصری که گنبدش چو دل صاف اصفیا
 از روی دل بگنبد گردون دهد ضیا
 هم برق را ز شعله او چشم التفات
 هم مهر را ز پرتو او عین انجلا
 گرد حرم حرمت او گشته در طواف
 همچون کبوتران حرم روح اصفیا
 مائیم و از دو کون حصول رضای او
 چون در دو کون حاصل ما نیست جز رضا
 حقا که نیست آرزوی ماسوای او
 بگسسته ایم تار تعلیق ز ماسوا

میر ایبه شد و لید از بهر آن بود
 آثار تو مبرماتی اسرار مرتصا
 از پروردگار جمال کمال تو روشنیست
 انوار مصطفی معنای معنای
 ای مهر راز نور جمال تو اقتداس
 وی چرخ را به خاک حساب تو انحصار
 ای حرم از طواف درب حلال مدقیق
 وی روش از عیار دهب چشم انبیا
 ای مطرب تو کاشف اسرار لو کشف
 وی همب تو فانی انوار لا فانی
 ای مکتوب تو ناظر آثار مرسلیس
 وی حریف بوحاء اظہار اندیا
 ای خاک آسین تو از عیسی مغلوب
 در چشم روشنیان ملک نه رتوتیا
 زوار آستان سرا حان می نثار
 حدام بارگاه سرا روح می صدا
 پیروند می جدا بشود ر اسدیل تو
 روزی که بعد بعد می از هم شود جدا
 جائی بحسب دور تو نگشتیم ملحق
 حسر آستان تو بداریم ملحق
 احسان حضرت تو شعرا دهد صله
 البران نعمت تو نعمرا رید صلا
 چون دل ر عرص بحسب عطای تو دم رند
 گفتی می توان سرا و حرف آشنا

فی در لسان سوای ثنای تو و آرزو
 فی در جان و رای دعای تو و مدعا
 ظاهر نشد رضای خلاف تو از قدر
 صادر نشد خلاف رضای تو از قضا
 مگر در قضای رفته نبودی رضای تو
 واجب شدی قضای قضاهای ما مزی
 آن ظالمی که ظلم شمارا مباح داشت
 و آن مودبی که زهر روا داشت بر شما
 هم خون او بجمله مراقب بود مباح
 هم قتل او بجمله مذهب بود روا
 شاهان صد امید جهانی ز هر طرف
 آورده اند سوی درت روی التجا
 در حضرت تو یافته اند آرزوی خویش
 در کوی تسب خاک شدن آرزوی ما
 بیرون بر آرزو دعیس کف نیاز
 کز دست چون توی چه برآید بجز دعا
 تا در جدل مخالف لا می رود نعم
 تا در سخن موافق چون میشود چرا
 با ما مخالف تو بشکل نعم اسپر
 سر تا قدم شکاف شده همچو فرق لا
 فارغ موافق تو ز قید چرا و چون
 خوشدل صد فراغت و ایمن ز صد بلا

• آن چرخ چیست گامده بر محورش مدار^۱
 آن بدر کر میانه شهبانش کند گذار
 گاهی نموده چون حرکات ملک مسیر
 گاهی گرفته چون طغیان رمین و رار
 پیوسته چند حصاره مقلد روی شام
 ایکی تمام آن یکی مثل استوار
 بی در مضوابط درجات وی احتلال
 بی در قواعد حشرات وی انکسار
 بر حصاره غنکوت و بود دار عنکبوت
 از هر طرف کشیده خطوط نحیف رار
 اجرای حصاره گرچه ده و پنج می دهد
 باشد محصور و حردار هشت و چار
 قول حکیم از لب او گشت منسور
 رار سپهر از دل او یاف انقشار
 از بس که چون سپهر دهد رار دل برون
 سوراخهاست سینه او هم سپهر و رار
 گاه از برای دایره حور حلال است
 گاهی از برای گوش سپهر سب گوشوار
 فادون عالم است که استیاد نقشند
 در رودش از خطوط مواج کشیده تار
 عالم کجا شوی خطوط میان او
 ماند طفل تا نهی قضا بر کار

۱ The lines marked thus * are quoted by Ba lā'ūni

فی در لسان سوای ثقیای تینو آرزو
 فی در جنان و رای دعای تو مدعا
 ظاهر نشد رضای خلاف تو از قسدر
 صادر نشد خلاف رضای تو از قضا
 گر در قضای رفته نبودی رضای تو
 واجب شدی قضای قضاغای ما مضمی
 آن ظالمی که ظلم شمارا مباح داشت
 وان مودبی که زهر روا داشت بر شما
 هم خون او بجمله مراتب بود مباح
 هم قتل او بجمله مذاهب بود روا
 شاهان بصد امید جهانی ز هر طرف
 آورده اند سوی درت روی التجا
 در حضرت تو یافته اند آرزوی خویش
 در کوی تست خاک شدن آرزوی ما
 بیدرم بر آرزو دغایش کف نیاز
 کز دست چون تویی چه بواید بجز دعا
 تا در جدل مخالف لا می رود نعم
 تا در سخن موافق چون میشود چرا
 بادا مخالف تو بشکل نعم اسپر
 سر تا قدم شکاف شده همچو فرق لا
 فارغ موافق تو ز قید چرا و چون
 خوشدل بصد فراغت و ایمن ز صد بلا

• آن چرخ چیست کامده بر محورش مدار^۱
 آن بدر کر میانه شهباش کند گذار
 گاهی نموده چون حرکات فلک مسیر
 گاهی گرفته چون طمقات زمین قرار
 پیوسته چند حصاره مقفل بر وی هم
 لیک تمام آن یکی قفل اسوار
 بی درصواب درجیات وی احتلال
 بی در قواعد حشرات وی انکسار
 بر حصاره عنکبوت و بود بار عنکبوت
 از هر طرف کشیده خطوط نحیف راز
 اجرای حصاره گرچه ده و پنج می دهند
 باشد بحر و حر و خردار هشت و چار
 قول حکیم از لب او گیس منتشر
 راز سپهر از دل او یاسم انقसार
 از بس که چون سپهر دهد راز دل برون
 سوراخهاست سینده او هم سپهر وار
 گاه از برای دایره حور جلال است
 گاهی از انهر گوش سپهر سب گوشوار
 قانون عالم است که استناد بقصد
 در رویش از خطوط موازی کشیده تل
 عالم کجا شوی خطوط میان او
 مانند طفل تا بفهمی قهقهه بر کنار

^۱ The lines marked thus * are quoted by Badā'ūnī

آئینه گرچه نیست ولیکن چو آئینه
 سازد جمال شاید مقصود آشکار
 فی ماء رقی خورست ولی دارد از شرف -
 با ماء و خور مقابله فی اللیل والنهار
 یونانی است ساکن کابل ولی بحکم
 گاهی بروم سیر کند که بزنکبار
 گاهی خبر ز مصر دهد گاه از حلب
 گاهی ز جونپور گهی از گوالیار
 گاهی کند ز شرق حکایت گهی ز غرب
 گاه از یمین حدیث کند گاه از یسار
 مخبر ز هر مکان و مسافر بهر مقام
 دانای هر بلاد و خبردار هر دیار
 اعمای پر ملاحظه و لال پر سخن
 بی فهم با فراست و بیهوش هوشیار
 گریستن زبان سخن لیک بی سخن
 دارد علاقه بر زبان سخن گذار
 سر رشته اش ز کف نتوان داد زانکه هست
 حبل متین و عرو و وثقی روزگار
 گر کار و بار دور فلک نیست مغلوب
 چون اسب و قطب او شده بر یکدگر سوار
 بطنش بر از کتاب سماویست معتبر
 ام الکتاب نیز توان کردش اعتبار
 وضعت که همچو لوح ز کرسی دهد نشان
 افاق را ز کرسی و لوحست یادگار

چون حور در نور و سایه فشان میدهد ولی
 باشد مدام سایه و نورش نیک برار
 که نگیرد سوی در حورشید از احتشام
 گاهی نیک سپهره مقید را افشار
 برخی بود مدام پر از دزی منیر
 برخی بود مدام پر از در شاه وار
 با آنکه می کند همه و حور توانی
 آمد بعد از حلقه نگوشان شهرار
 با نرج موش نظر آمد رعن مهر
 از هر طرف کساده بود چشم انتظار
 نادر بچشم کدو کند اعدا را
 چون مهربان لیسوی شهشاه نامدار
 پیوسته آسمان و زمین در حکم اوس
 همچون دگین حاتم شاه هم افسدار
 بر کف نهاده حوان دزی پر از اشوری
 تا برسد و سدوم اشرف شاهان کند نثار
 شاه بلند قدر همانون که از شرف
 بر در گهش سپهر دهد روی اندھار
 عیسی مکان روح زمان حلیم حوان
 یوسف رح کلام و فار حصر شعار
 گردون شکوه عرش حاتم سپهر قدر
 حورشید چتر چرخ سرور ملک مدار
 از راه قدر حاه حو حمشید کام بخش
 در روی عیسی حود چو حورشید کامگار

در رنگ جود او نبود - فیض در سحاب
 همسنگ حلم او نبود کوه در وقار
 نخلیست قامتش که حقایق دهد ثمر
 باریست خاطرش که معارف کند شکار
 اهل گهرستان وی از درج معرفت
 مردم هزار گوهر معنی کند نثار
 وضی ده گشته در همه افاق مشتهر
 از کمترین تلامذه اش یامت اشتهار
 چون مهر و ماه بهر وی از راه قدر جابه
 بر پا کنند خیمه و خرگاه روزگار
 میخ و طناب خیمه شود از شهاب و نجم
 گردد نگرد خرگه او هاله چون نوار
 از هر تخت و دولت شاه ملک سپاه
 چون یکنفر نغیر کسد وقت کارزار
 زان یکنفر سپاه سکندر شود نفور
 تا صد نغیر فوج فریدون کند فرار
 ای مقدری که تیغ دو رویت ز روی دست
 یگروی ساخت کار دو عالم چو ذوالفقار
 از تاب آفتاب حوادث ندید جور
 هر کس که یامت سایه لطف ترا جوار
 افزون بود شمار عطای تو از عدد
 بیرون بود عداد سخای تو از شمار
 آمد ترا ز راه کمالات صد شرف
 نی همچو خسروان دگر جمله از تبار

ورنه باشد انتظار شهان از قبار خویش
 باشد قبار را بتو صد گونه انتظار
 احرار بندگان تو را دیده اتفاق
 اختیار چائری تو را کرده اختیار
 از روی بیض بزم خورشید مجمع کرام
 و راه لطف خاک درت مرجع کبار
 خورشید سان ضمیر مفیر قو با صفا
 آئینه وار خاطر صاف تو می غبار
 فوج تو بیشه ایست ز شیران دیر و وار
 بزم تو گلشن ایست ز خورشید گلزار
 در مرغزار چرخ بود شکست کهنشان
 یا آنکه مار صبح درو کرده رشکدار
 یا در گذر ز حارس خیل تو خورده سهم
 و ز سهم خلد خویش نموده مرغزار
 شاهان من شکسته دامنسته حرین
 دارم عریضه ز سر لطف گوش دار
 رانروز گز تصرف تقدیر ایستادی
 شد رخصتم ز خطه کابل بقدهار
 از سوز اشتیاق جگر سوخت ته دمه
 و ز داغ انتظار بدل ماند خار خار
 در حسرت گل چمن آرای عارضت
 با خار خار سوخت مرا داغ انتظار
 بیزار زار بوده ام و بساز زار تو
 امسال صد هزار بیزار بلکه بار

۱. من و الققات تست

۲۰. بوده ام بومالت امیدوار

دور از حضور نور چالان فرقه بود
 تا این زمان غبار غم از چشم اشکبار
 امروز از غبار دور یاست روشنی
 شکر خدا که روشنی دید از غبار
 از روی شوق کلک مدیحه نگار من
 در حسب حال من غزل می کند نگار
 ای همچو من بگلشن کوی تو صد هزار
 می صد هزار چون لذت از عاشقان زار
 قد ترا بسرو سہی نیست نسبتی
 ای خونتر ز سرو سہی صد هزار بار
 هر کس که آفتاب ملک دید و عارضت
 بی اختیار مهر ترا کرد اختیار
 لطفی عنایتی گرمی شفقتی که ما
 مسکین و مستمند و فقیریم و خاکسار
 بیمار و بیقرار و گرفتار و دردمند
 بیچاره و غریب و اسیریم و دلفکار
 از درد دل شب شب^۱ کردار یک عالم
 در آتش درون کوه نار یک شرار

بر رخ بسته گرد ستم سرپر چو به
 خون بسته یازد یازد دل حسته چون اناز
 بدم دوام وصل محو از بنای که هست
 در باغ دهر کاه خراب و گمبی بهار

دین پرور با حق و دانم مدح حقان تو
 گر باشم سپهر مددگار و نصیب یار
 بهر نثار برم تو از بهر طبع خویش
 دارم بغینها ر کسرهایی آیدار
 امروز شاعران دیگر از کمال جهل
 از شعر مستعار ندارند تفک و عیار
 اشعار بدیده چون دگران مستعار نیست
 دارم خوار علرداشتمار مستعار
 ای دل چو داشتی ر کمر مدعی مدح
 آن بد که مدعا بدعا بدد اختصار
 قایم را شتاب بود خاک را درنگ
 قاهر را ثبات بود جرج را مدار
 ملدا بنایی عمر تو کامد مدار دهر
 همچون احاس دولت و دین تو پایدار
 حفظت بود پناه بهر امیر پدا
 مصطفی پش در اصف او سریدگار

عقد قبض^۱ رُبود یخدنک تو از کجک
 کرد از هلال صورت پروین شهاب حک
 بهر تو کوی مهر نماید کدوی زر
 بدر و هلال هم کدوی فقره هم کجک
 یکیک بقان پای قبض جلوگر شدند
 اما بخوبی تو نبودند هیچ یک
 ایشان اگر صبیح تو کان ملاحتی
 در خوان حسن چاشنی نیست چون نمک
 از دلبران شریک نداری به نیکوئی
 گفتن توان بحسن ترا لاشریک لک
 آن دلبری که در صفت حسن و مردمی
 نی در پری نظیر تو باشد نه در ملک
 باشد محال جلو حسن تو از پری
 رعنائی تذرو کجا دید شب پرک
 چون گویم از لب تو که جانرا هدیه ایست
 جانرا عطیه که هدایا ست مشترک
 دشنام میدهی و لب خویش میگزنی
 آری علاج تلخی می نیست جز گزک
 جانا مرا بسنگ جفا امتحان مکن
 زیرا که نیست نقد مرا حاجت محک
 تا بفکرم بچشم تو پنهان ز مردمان
 خواهم شود نشانه قیصر تو مردمک

^۱ This poem is quoted by Abul-Fazl in the Akbar-Nama, Vol. I, p. 336.

ملک تو گشت حمزوی ملک جانی و دل
 دست قضا بنام بنی چسوی فکند حک
 حمزوی قد تو راست بیامد نبی ناز
 قاعنه را ر اطلالی میروید شد قدک
 دل میبق میسر میسر قسوس روزگار
 طیار از شهاب و نور مطبش ده و ملک
 کزیری است پیتختی عسکری کف
 کر هم از مداد بهورشید دل طهک
 شاه جهان متعدد الفسری جلال دیس
 کو حرف ظلم از ورق چرخ ساخت حک

از بهر ملج کار وی از لطف کارزار
 می احتیاج لشکر و بی حاجت ملک
 در مذهب فریبت و امیری اسان او
 ایس شد از ملود مکان طفل شیرمک
 بطلب اللهم از طلب وصف از مداد
 پندار پندار قتلش صاحب مدک
 هر که برآمده سوی محسوس از پی شکار
 تا امید شمس و دست فکد مناهی و ملک
 از شست و دست از فرشتی دیده نیروشت
 در بحر چرخ و ساحل دریا بهر شک
 ای از کنش در آمده در سینه ملک
 وی در کنش برآمده از دینا ملک

در چابکی یکی چو نبود ز صد هزار
 نی صد هزار بلکه هزاران هزار لک
 همچون ستاره که بود بر سر شهاب
 تیرت کدوی فقره بدر برد بر فلک
 تیرت بهر کدو که مثال تفک رسید
 گردید چون سسانه زده مهره تفک
 صباغ کارخانه قدرت ز روی قدر
 بهر قدرت ز اطللس گردون کند قدک
 گر خسروان بحرف تو افکشت می نهند
 خواهند حک زنند ولی میزنند جک
 از قوت تو مغز غضنفر خورد شغال
 وز قدرت تو شهر شاهین کند بزک
 از عدل تو بیاز تعظم کند تذر
 وز حکم تو بپاشه تحکم کند کرک
 از هیبت تو مور درد شیر را جگر
 وز سطوت تو پشه زند پیل را کتک
 ترک فلک بقصر جلال تو پاسبان
 خیل ملک سپاه جمال ترا یرک
 هم بام چرخ چرخ جلال ترا تعز
 هم فصر عرش مرغ علو ترا کتک
 از سعی ناز دار جلالت بیک نفس
 ناز سفید صبح برون آمد از تولک
 در بزم احترام تو افلاک نه طبق
 برخوان احتشام تو خورشید یک چورک

هم دست تسو رموح دحد بحر را سمور
 هم لطف تو ز سرب دحد کوه را ایوب
 ریس شد حال و مهر و مه از هر طرف حقائق
 آمد شهب عذی و ز پردی مهر تو مک
 جورا دهانه کشت و گل امیر شد نبات
 شد راس کلبی و ذنب شد درو سنگ
 قوس قزح قلاده عطاش عمود صبح
 افکد شفق عنبلی زهری سرب
 قنقش ز کبکشی شد و از مرقدان رکاب
 تا ریس دهند مهر تو بر دوش ملک
 آن قلمیست بحر دوال تسو کاندرو
 باشد قطار بمبئی املاک اشترک
 شکر خدا که حوشدلی از دولت پدر
 شکر دگر که مرغی از کلفت عک
 بیرون غلام تست مهر نشوین که هست
 حواشی دمشق خواجه حلب خواجه بعلک

قا سر نو بهار و قانیس دامیده
 بدوخته سرج و درد کند باغ را حنک
 هم سرحدو معصب تو در رنگ لاله بر
 هم درد ز عذری تسو هم رنگ امیرک
 رفاص حوشعرام تسو هردم مصد مقام
 اسپه دوالی خصم تو افناده چون خرک

پای موافقان تو بر هشتمین سپهر
جای مخالفان تو در هفتمین درک

زهی دوزلف تو غارت نمای کسور دین
زهی دو چشم تو حیرت مزای اهل یقین
نفسه سنبیل زلف تو را کمی نه غلام
عزله غمره چشم تو را غلام کمین
اسیر تست پری چهرگان عرصه هند
غلام تست سہی فامقان کشور چین
بخانہ دل اهل یقین تو شمع مفیر
به درج سینہ ارباب دین چو در ثمین
رمان زمان روم از خود و دمبدم نگرم
کہ لحظه لحظه کسد غمره تو خنجر کین
نہال فسد تو زینت مزای زین خدنک
کمند رلف تو مردم ربای خانہ زین
مربب داده بدل آن دو نرگس جادو
قرار برده ر جان آن دو سنبیل مشکین
چنین جمال نکو در جهان نمی بینم
کہ دور آفت چشم بد از جمال تو دور
ز اوج حسن اگر سر بر آسمان ساینده
مدای تو همه مہوشان روی زمین
در نگاہ جمیل زمانہ دریا خان
کہ هست مملکت خویت بزیر نگین

با تو دل گلرخان لاله عذار بدرگه دو سر مهرشان و شوره حدیث
 آن و سرو دین و دل عربی نوی ندای تو سر و جان و نثار تو دل و دس
 یسبب بچشم بقدر دیم لری کرم توصیف رحب نگردد شهر سعدی
 حال توحه کدم که مستعدیست عروس حسن و حسان ز رنیت نکستی
 با سالیست کر وصال تو دردم برین شدست بخود بر من سپهر برین
 آن که مقام درگه تو جدا ناله و ناله ایسم بدرد و غصه قرین
 خاطر حرم مرا نه سینه شاد مرا نه روز قرار و نه شب بود نسکین
 هجر بگرم نه بفرهای بلند گهی ز درد بغالم بغالهای خرس
 بسبب جدا از منه حمال توام حوایی دل بیتکان و مان ندین آئین
 مذهب اهل وفا گفتم کارم که رنده بی لب لعل تو مانده ام چندان
 و امید عفو می دارم بخورم بنده چه بیتی معفو خویش ندین
 ز غم دوری و درد مهجوری ندیده روی تو جان داد بیزم مسکین
 درد دعای نقای حسن ترا احسانست بآمین حمرکیل امین
 و زمان در کمال حسن و جمال برای حرمی جان عاشقان آمین

ذات تو که در کف کمالش برسد کس
 از وصف مبراست تعالی و تقدس
 ذکر همه تعظیم تو واسم تو اعظم
 مگر همه تقدیس تو و ذات تو اقدس
 بی واقف اظهار تو اشباح مطهر
 بی کاشف اسرار تو ازاج مقدس
 لطف و کرمست داده بدرویش و توانگر
 که حرکت پسینده گهی حسنه اطلس

درگاه ترا پیر زحل هندوی دربان
 هندوی ترا ترک فلک بنده چرخس
 نفسی که برای تو کند ترک نفایس
 او در همه آفاق ز انفس بودا انفس
 صنعت بسر خامه تقدیر بیساراست
 رخسار دلارای بابروی مقوس
 از حسن دلارای تو در ناز و نیاز اند
 پیران کهن پوش و جوانان ملبس
 که نشاء اثار تو در سبزه نوخیز
 که پرتو رخسار تو در لاله نورس
 آن لحظه که از دمدمه روز قیامت
 کردند خلایق بدمی ابکم و اخرس
 فریاد کفان جمله سر از پا نشناسند
 او لطیف بفریاد من بی سرو پا رس
 چون بیم دلسوخته را جز تو کسی نیست
 رحمی بمن سوخته بیدل بیکیس

جدی عشق میکشد سوی توام ز هر طرف
 محنت هجر میکشد رحم کن ای شه نجف
 در دل مقبلان بود مهر تو و رفته کی شود
 نام تو نقشش هر نگین عشق تو در هر صدف
 جان که بود شریفتر گوهر مخزن دلم
 فرش ره سکان تو گر شودم زهی شرف

احتر نرج هل انی گوهر درج لا ملی
 شاه سوار لوکسف کلم فثار من شرف
 کلس گلشی صفا سرر حدیقه و صا
 راهمعلی اسمامزده رسا لا تصف
 منتظران صبح را امهر رج نو منتظر
 معنکعل شام را خاک در تو معنکسف
 مهر ششود اگر بسد مستری جمال تو
 ناشده روز در میان قسیر زوال را هدف
 پسیر ملک عمر خود حسنه ولی دیانده
 مادر امهات را مثل تو دیگری حلق
 قصه دیور نقد او هر که شنید دانند
 سابق حال ماضی وقت ما سلف^۱
 از ره اعتقاد کس صوف ره سگال او
 بکیرم اگر نمی کنی عمر سویرا قلف



قاسر دید تاریکی آن بهال را لوسر بهاد دعدده اعتدال را
 سودای کاذب و عم زلف تو ای پری دیوانه ساخت حلوسیل خیال را
 دارم خیال نام دلی زان دهن دلی فتوان خیال کرد خیال معال را
 چون خود مثال اشوی وحشی و میده ام با خود چگونده رام کلم آن عزال را
 شر بیدلی کد محبت شام فراق دید دانست قدر نعمت صبح وصال را

^۱ This line is defective in the MS. Perhaps the original verse ran as follows —

سابق حال ماضی سالف وقت ما سلف

فکر میان و سردهانت ز روی حال در هم شکست سلسلهٔ قیل و قال را
 بیرم بگو که صورت حال مقال تو در قید قیل و قال کسند اهل حال را

خوبان چو دلم زار دگر نیست شما را زار دگر و نار دگر نیست شما را
 نازار شما با دگران گرم و لیکن چون بغده خریدار دگر نیست شما را
 رین گونه که با مهر و وفا کار ندارند جز جور و جفا کار دگر نیست شما را
 ما را بره عشق ز غم خوار مدارید چون عاشق غمخوار دگر نیست شما را
 بسیار جفا بر دل بیرم نه پسندید چون یار وفادار دگر نیست شما را

نادر شاه کشور خوبی محمد صادقست
 یوسف گلستان محبوبی محمد صادقست
 حسن یوسف خوبی او را کجا بیند بخواب
 این که میگویم باین خوبی محمد صادقست
 آنکه همچون یوسف صدیق از دیدار او
 کرد نتوان صبر یعقوبی محمد صادقست
 قامتش دل میبرد هر دم با سلوب دگر
 سرور باغ نادر اسلوبی محمد صادقست
 کیست بیرم آنکه محبوب دل پر خون ما ست
 غنچه گلزار محبوبی محمد صادقست

میخانه که جای طرب انزای لطیفی است
 خوش جای لطیفی است عجب جای لطیفی است

سر منزل پناهندهاں است ازان رو
 حالی بصفائی فرح افرای لطیفی است
 ازان نگین دل میخواره محتاج
 ریس گونه که هر جانب اوحای لطیفی است
 چون منزل رسان می اشام نباشد
 هر جا که مقام خورش و مای لطیفی است
 مستحوی دلم حلو که لاله رحا شد
 از بهر تماشای ترمحوی لطیفی است
 برود تماشای لطیفی دل مارا
 بزم دل مارا چه تماشای لطیفی است

می سخی داعیه خون منش معلوم است
 بیست پنهان که رنگ سغش معلوم است
 پیروزی نازک و از وی بدش نازکتر
 نازکی بسدن از پیروش معلوم است
 گرچه طوطی شده مسهور سیرین سخی
 ناخود لب شکر شکش معلوم است
 صورت حال نیست که از غایب لطف
 دانسته حال ر سبب دقتش معلوم است
 پیش لیلی نبود معذب مجنون معقول
 بود شیرین الم کوهکش معلوم است

راز در غنچه شیرین شکنش پنهانست
 ناز در طرب غنچه شکنش معلوم است
 با خرام قد رعنائی تو در گلشن ناز
 جلوه سرو و هوای چمنش معلوم است
 نیم از آتش دل سوزد و روشن نکند
 که آن شمع بستان سوختنش معلوم است

شاه من ار برای خدایین گدامرنج سوگند میدهم ز برای خدا مرنج
 چون نسبت محبت ما بی نهایتست اندک حکایتی که شنیدی ز ما مرنج
 از بیدلان هزار خطا عفو کرده اند از ما نرفته در نظرت یک خطا مرنج
 زین بدست نیست تاب صبوری خدایرا یا خرن من بریز همین لحظه یا مرنج
 نیم اگرچه بیست وفا رسم دلبران دانی که بیست دلبر ما بی وفا مرنج

ماهی چو عارض تو منصور نمیشود
 سروی بد قامت تو برابر نمیشود
 سرخاک گشت دره عشق تو و هفت
 سودای خاک پای تو از سر نمیشود
 ناچار خو محنت هجران گرفته ایم
 چون دولت وصال میسر نمیشود
 نقاش جان بلوح جمالت کشیده است
 شکلی که جز تو منصور نمیشود
 کلک قضا رفم زده در حسب حال من
 هر نقش آرزو که منصور نمیشود

بیرم بده رضا قصائی که رفته است
چون کارها خلاف مقدر نمیشود

گرد آن کاکل اگر باد صبا میگردد سبب قهر و خفا میگردد
هر نفس گرد سر کاکل او گسته صبا همه اسباب پریشانی ما میگردد
خاک بر سر تنم از غم شده در آتش و آب که نگرد سر او باد چرا میگردد
تالدش از دل پر خوراک جان بازگساده چون گرفته دل من گرد و لا میگردد
بیرم از کاکلش آویخته موئی بحیال همه حا سایه مثالس ز وفا میگردد

پیگ صبا پیام مرا پیش یار مر شرح عمی ز من بسوی عمکسار مر
این چشم همچو کاه مرا از راه کرم بردار این دیار و سوی آن دیار مر
آنکه پی نظاره بیکاه و گاه او با کاه گل پیام سراپس نگار مر
حلوانی خوار چرب زبانی هفت را این مغل پارسه و سوی قند هار مر
خود را نه بیقراری دل داده ام قرار ما آن قرارگاه دلم این قرار مر
دارم هزار داد و میدهد روزگار از راه لطف مر در او رینهار مر
ای نامه بر نامه شوقم میپیچد سر این نامه را ز من بر آن نامدار مر
از روی درد شرح عمی کرده ام رقم حرف درئی ز خامه من یادگار مر
بیرم (ناغ) چرخ معشو میوه مراد چون کس نتواند از ملک بی مدار مر

سودا رده و بی سر و سامان شده ام باز آشفته و بد حال پریسان شده ام باز
نا یامنه از شادی وصل تو حضوری دردا که اسیر غم بهبران شده ام باز
ناکرده تحمل غم خود کرده ام اظهار از کرده و نا کرده پسیمال شده ام باز

محتنت زده درد فراقم عجیبی نیست گر مرتکب ناله و افغان شده ام باز
بیزم سرو سامان مطلب از من معجزون کز عسق تنی بی سرو سامان شده ام باز

ای همه فتنه دوران ر قدم تا کاکل
لیک در فتنه گری از همه بالا کاکل
ران دو لب یک سخفم گوی که روز دوسه را
یا تمنای و مدت میکسدم یا کاکل
کسرر حان مرا تاخته پنهان فامت
راز پنهان مرا ساخته پیدا کاکل
کاکل نامته اش را الفی یافته ام
ران سبب کرده بجایم چو الف جا کاکل
کاکل و حلقه رلفس که بود صورت آه
همین آه مرا ساخته رسوا کاکل
گروه کاکل ازان باز کسائی که ترا
جمع گردد ر پریشائی دلها کاکل
صد گروه در دل ازان کاکل پیچان دارم
نکساید دل من تا نکند را کاکل
که نشود بر سر من باعث عوا فامت
که بود در دل من مایه سودا کاکل
بیزم تازه کند مسک مکرر دل و جان
ران تکرار کنم دمبدم اشا کاکل

در دل خوال نازک دل درو آن دهان مغزول گرفته همچو آلف و دهن دال
 یازب چه پیکرب تو که صورت نگار عقل صورت نهاده چو بود اندک حیل
 سرری چون نواز گلس اهام برده‌ست از ورق تا ادم همه در حد عدال
 در خلق نطفه ام دم آن قیغ اند خوشتر بود جاشان شود لال
 بزمه امی هم حسن چیست حسی با آنکه در سخن گذرد حسن امی

گر بر سر آدم شعله از دل دهان میسوزد
 در دهان نازد درون سینه جان میسوزد
 می‌انقل گونا گونی من سخن گو احترب
 پس که شرح آنس مطلب ران میسوزد
 از وحود مانده است صفوانی و غلو
 دایع هجران نو معسر استخوان میسوزد
 روز و شب از دود آه و آتش دل پوششت
 اینس که مصلحت اشتیاق و دهان میسوزد
 دهرمای این بنهن بیهوش و ماسم در فراق
 نو دل بر سر هر شب اشیدل میسوزد

پیش ای که مریک می‌ایستی نو کرده
 پندار که کرد نقد و بالای نو کرده
 مغزول است فعل شریک‌های نو باشم
 مجنون سرورک من صای نو کردم
 گردی شود و ریز قدمهای نو انم
 هر حاله روی خاک لب پلای نو کرده

شریک منم گرمی عشق تو فراموش
 پیوسته بدلی داغ تمیزی تو کردم
 بهنام روح بهمای تو زانوقت تمام
 خرسو که رسیده بهعاشقای تو کردم
 زه : طرب زدی دلرای تو بینم
 خند از خوش رلف چلبیدی تو کردم
 چو سرمه سرد کرد لب پای تو بپریم
 که دیات آن نیست که شمیلی تو کردم

عمریست مبتلای بنای تو بوده ام رسوای عالمی ز برای تو بوده ام
 پیوسته در لعل بنای توام اسیر تابوده ام اسیر بنای تو بوده ام
 خرسو که رفتم ام بهوای تو رفتم ام خرسو که جا که بوده ام بهر بنای تو بوده ام
 شریک حلال زای تو کاری نکرده ام تابوده ام موافق زای تو بوده ام
 معجزون عشق جنگله موی تو گشته ام مقنون رلف شایه سای تو بوده ام
 گشتم چرا به محلس اختیار بوده خندید و گفت بهرجقایی تو بوده ام
 بیدم و نای خود بدشا حواست بهر تو یعنی که در دعای بنای تو بوده ام

نگار بغیر تو یاری ندارم بجز فکر وصل تو کاری ندارم
 چنان اختیار و سای تو کردم که دیگر بخود اختیاری ندارم
 عفت مسرا اختیار تمامست اگر پیش تو اعتباری ندارم
 بدنامی تمت اندیشه و رمی ز رموائی خویش عاری ندارم
 اگر از تو پرسند تعظیم بپریم نگو مثل او خاکساری ندارم

عمریست که در حال هم سوئی مو دارم
 دل در هم گزوی منجای مو دارم
 در دای قیامت که سر از خاک برآرد
 چون وند بسدل داغ قمدنی مو دارم
 نرسد دل و حل گر طنبی از سر احلام
 بالای نو دیده ننه پای مو دارم
 گفتم ز چه پیروای من زار مسداری
 در خنده شد و گفت چه پیرای تو دارم
 از سرور و مغرور نشاید دل پیروز
 زان که خوی سد و بالای تو دارم

بروی تو گفاهی جزو کاه حسود میدام
 میدام چه بد کرده گفاه حسود میدام
 چه معصوبی بذات مهرم ای خورشید عدل
 که غیر از سایه اظلفتا پناه خود میدام
 خریداری بختبایر سال خود غمی دارم
 خود از پی سرب غیور از خود نمی دارم
 امید از تو سید است شای من چه میدی
 که جز خاک درت امید کاه خود نمی دارم
 گفتا که مد پیش یزیدیم لیک سرور و خاش
 گفاهی جزو کاه کاه کاه خود نمی دارم

از یاد شد آن طورا هزار پیران یسا شد و سرور دادند و دادند پیران
 در سایه شمع شود برنو خورشید شرک شود از کاس از نذر پیران

حممت دهم در خم آن طراغیبرگ دل گم شود آری بس قار پریشان
 در باغ پریشانیم از بهت گل نیست شد بوی تو در ساحت گلزار پریشان
 ام نیست پریشانیم از جان گرفتار بسید گرغبارم و بسید پریشان
 تا چند پریشانی گذر تو بدم خوش نیست ترا این همه گذار پریشان

ای برده اعتدال : قدس بهال حسن
 از لطف قامت تو بسره اعتدال حسن
 خورشید را در آن بسود در حد کمال
 خورشید بی زوال تشریف در کمال حسن
 چون حسن را آفتاب جملت کمال یافت
 یارب مباد قائمیت زوال حسن
 از مطلع وصل تو فیروز روز عشق
 در مصحف جمال تو مرخنده قال حسن
 ای من غلام دیده روی کز کمال دید
 بیند کمال حسن ازل در جمال حسن
 بدم مکن تخیل فراتگی دگر
 دبرانگی خوشمت چو کردی خیال حسن

یکنائی سفید لطیف تو بر بدن
 مانند شبندی است که افتاده بر سمن
 یکنائی و کشاده بران قمار کاکلت
 چون سنبلی است را شده بر روی نسترن
 یکنائی و درون وی آن چشم نازنین
 جان درمیان پرده دل ساخته وطن

چون تر بدن تقرب یکنوائی قودد
 در پرده سوحب مردمک دندهای می
 بیزم که چشم خودش یکنوائی قوددوحب
 از دل کسید رشده حل بهر دوحس

چو گرد باد روم سوی آستانه او ناس بهانه نگردم نگسود خانه او
 ناآن امید که روزی گذر کند نسوم هزار سال بهسم سر بر آستانه او
 نگرد خانه او دردمی که خاک شوم کفید خاک مرا هم نگرد خانه او
 چندان رنانه رد از سر سینه آتش دل که سوحب حرمی عزم بیک رنانه او
 کنوثر حرمش گر شود حواله می بچشم خودش کم فکر آب و دانه او
 حواهباش که برگرد او شمی گردود نه از هزار حوانسب هر حواله او
 رسوز صیده چو بیزم ستمی کند پنداسب نشانی داغ دل از حرب عاشقانه او

شمیسه درد و ملامت کشیده ام از تو
 بلا و محنت بسیار دیده ام از تو
 رسیده اسب بسی نامرادیم ر زقیب
 اگر دمی مرادی رسیده ام از تو
 بهار حس و حمای ولی چه سود که می
 نعمر حسود گل و ملی بچیده ام از تو
 و ما و مهر قو شرگر معیرون ر دلم
 اگر چه مهر و و مائی ندیده ام از تو
 ر نرم عیش و وراعت رمیده چو بیزم
 بکنم محنت و غم آرمیده ام از تو

می رسد بخانی دل دست دادا ، دست دل برآ سر ، یا مناندا
 دیوه وز در نرسد و دیوه منده می اندازد سر نه یستای مناندا
 شم چم حن معنوب جانی سودا هم خون دل ز دیدن کوهل اشرا
 دادیدا دیوه دیدن معنوبه منوری و حورده بعد خون دل و بس سادا
 کاهی جو شمع زانسی دل در کوفته که چون دیله در دل آتش مذدا
 شم حارشا دیدن بر خون سکه شم دانهها سیف معنوب بهدا
 بیره : منبر اندک و سوز فارغیم هرکو نمکندایم امسی یا زیادا

دانی که مژون لعل ز منقذانه سینه
 و حمی لب که بر برگ گل از زاله نشانه
 از صبر غم عشق سوزدای دل من
 چون دای سیاهی لب که بر لاله نشانه
 گرد لعل آورده مگر معنوبت سیمین
 یامامه شب چارده در شاله نشانه
 آن خلی سید سر طرف آشوی چشمش
 چون هندیوی میاد بدنباله نشانه
 بیره که خموشب جدا زان گل رخسار
 چون بلبل زاریست که از زاله نشانه

حسم لطیف او کند پیدایش سیاه باشد میان ابر سید روشنی مساه
 ان مسه سود رخ ز گردن پیدایش یا سر کمیده یوسف مصری ز قعر چاه
 دیدم مریخ آن بدن از پیدایش ملی طالع نمود روز عقید از شب سیاه
 مه نافر مشاید بسود آفتاب شم چون بیست در آملی جمال تو اشتباه

عمر از این نگاه تو خواهد بود مردی می‌حق خویش میدشمارم هر یک نگاه
 بدیده که در وفا و سگای امین است او را بعنوان نسوی خود از خطب گاهگاه

تا کس خط و لعل خود در حاشه نداده
 سر عکس شغل و شغل و شام انداده
 عطیدن آن چشم سیه در جسم مریگان
 چون آفتاب مملکت است که در دهان داده
 و نفسی در دوزخ بدان لب و لعل و
 بدو سینه هم چون لب و لعل و داده
 تا نفس خط از مصعب رزی بود آمد
 پس نداده که در حلقه لعل داده
 ایام پریشانی می از شب رعب
 در رنگ پریشانی ایام نداده
 نام و ریح و زهد میگوید که نداده
 بی سبب و حریف و نداده نداده

ای کس در دوی وفا حاشه می بودا
 شده و شمعیت و شمعیت می بودا
 چون پیری پیر منظر هر که که خط هر کس
 دشت اسرای دل دیوانه می بودا
 حاشه در حلقه وای سبب می کردا
 حاشه و لعل حاشه و لعل می بودا
 که می زنی محبت نداده در حلقه
 که کس از راه وفا در حلقه می بودا

تا باحر اشکس خویش دایم فر
 بیک چو درده بشو بیکه من بودا
 کفتم از عجب سوختی شده اماله
 کدب بیزم شکرش در اماله من بودا

شدی یازم و نبی شیوا یاری میدانی
 دلم بودی ولی آئین دلداری میدانی
 بران از گرفتار محضت نیست پروانی
 نه شرکز محضت و درد گرفتاری میدانی
 ز تو بر خوی من آئین دلجوئی نمی آمد
 که میدانم بجز رسم دل آزاری میدانی
 شوزان خونرو شرسو اسیر خویشی داری
 ولی شرکز طرهی خویشی داری میدانی
 تعرض حق خود بد نیست گفتار توای بیزم
 اگر مثل حریفی خوب گفتاری نمیدانی

دلا گر غم دلسانی نداری	اگر خضر وقتی که جانی نداری
اگر سیفدات لاله سان چاک بدرد	رداغ محبت نشانی نداری
ندایی باسرار خوبی رسیدن	اگر عشق زبک جوانی نداری
نداری رهیم سعادت نشانی	اگر میل اسرو گمانی نداری
دلا گشت مشهور اسرار عشقت	ازین خواستار داستان نداری
چه شد حالت ای بلبل زار کامسب	چو شبهای دیگر فغانی نداری
نه بیزم نظر کن که در ملک معنی	چنین عاشق نکته دانی نداری

ایم من از غم رلف نگاری	حیه روزی پرسید روزگاری
اصیری دردمندی بی نصیبی	مقیری بی کسی بی اعتباری
ز قید عرب خستی حالمی	نصاف دیسی انداده حراری
سباز سلامت درمیانی	ز ارباب سلامت سر نگاری
عسل اخسیر ارست داده	ز دست عاشقی بی احتیاری
گر فگار دل دیوانه خویش	ز سردانی سر رلف نگاری
برین در چند لوبی گیت بزم	غریبی نامرادی حالکاری

با رقیب سلیم اشغالی میکنی
 ز غریب سلیم پرسوز جدائی میکنی
 از کار حریفی بیگانه میزوی مرا
 این که باقر کی حیل اشغالی میکنی
 هست از قاتل قدسیر سد اموی تو
 از تو نمود ای که میل بیوفائی میکنی
 در فتنی ساده می پوشی بیلان دگر
 پیش ما اقله هر حد و پادشاهی میکنی
 بر ما در ملک مرز دوشاهی نیست خوش
 خوش بود گرد در ره معنی گدائی میکنی

خوش آنکه با یار دگر بهل بشینی
 معنی و میل در زلفی بهل نشینی
 بهل آمده و بهل و حریفی دگرا
 بهل که تا در سر ما بهل نشینی
 داما بنشین جل کسی لاشل و تمیم
 بهلست که ما مردم نا اقل نشینی

ایم و اینست حاله شل در آمو خوبست که در نایره چهل مسود
نموده جو سوری شده و ماضیات رات سوری باشد این چنانکه در چهل مسود

این که سر تا رسیده صورت حای داری
درب حای می سس و بعد مثالی داری
آب سیت خوبست که در محققه دار
روبر بکتوب در مسد وار دهایی داری
پیش روی نوز و سران جهانند تمام
خوبست را از چه سد بوسف قای داری
بلکه نامک سوسن جو کشودنی بر کل
عرض کن آنچه سفهای ربای داری
نیرما نهدا آن حورو خوسار شده
گرچه از شاه جهل رتبه حای داری

در لفظه روی پهلوی اغیار نسینی
بکده چه شود پیش من زار نسینی
مد کل شتد ای گل دو خواسته شرسر
بندم که به مستحبینی خار نسینی
مد سار روی حای اغیار چه باشد
کسر پیش من سوخته نکیار نسینی
الوده و خواهم که شود دامن پاکت
حیثست که در دیدا خونبار نسینی

برخی و بسوی می ازین معرفه بیزم
 با چند میل عم و آرازا بسیلی

اگر با دودمدان یار باشی	ز مع غم بر خوددار باشی
ترا ای قاره گل بود مناسب	که دیگر خمسین خار باشی
بیاران مرامش بشم	چرا باسد نه با اعدای باشی
حسن لطف و احسانت عجب نیست	که ما را مونس و معنوار باشی
دوام سینک معجروح کردی	ایس خاطر آشکار باشی
ازین خوشتر خیالی دیم بیزم	که دایم در حیل یار باشی

ای گل از مرم و صانت دزد بودی تا بکی
 و تماشای رخت معجور بودی تا بکی
 شهرتی دارن که در پیست مولی داشتم
 این وصل مردودیم مسهور بودی تا بکی
 دردمندی بهر پیک نظره سرگردون (دزد)
 بیش بیدردی سرا منظره بودن تا بکی
 این که دلها را بدله راه میکنند هست
 بنده را معرور ترا سرور بودن تا بکی
 ای ز روت دهنای مسرمدترا روشنی
 دیدا بیزم (ترا) ای لرد مولی تا بکی

حرمی دقوشتی دل ما شد مری
 ما را مریل علمی شد مری

آباد شد از لطف تو صد خاطر ویران
 ویراند ما بود که آباد نکردی
 بر یاد تو صد بار کفم فاله و فریاد
 فریاد که یکبار مرا یاد نکردی
 آن لحظه که بختم بسوی تو رساند
 بود بر آرم که چه بیداد نکردی
 ای کرده دراموش و غمخواری بستم
 خرمی نفروشی دل ما شاد نکردی

ای روشنی دیده خونبار فلانی ای خرمی خاطر افکار فلانی
 بیطاقم از درد جدائی چکنم آه ناصبر کم و معذت بسیار فلانی
 شهادت زاری من بیجهتی نیست غافل مسواز حال من زار فلانی
 بیمار و انداده تراست گداری کن سوی من انداده بیمار فلانی
 بستم ز دل زار گرفتار بلا شد رحمی بدل زار گرفتار فلانی

فردیات

ای که بی رویت زمانی آرمیدن مشکست
 ده که نادیدن ترا دشوار و دیدن مشکست

هست ذرات جهان آئینه طلعت دوست
 هر کجا مینگریم در نظرم طلعت اوست

نگلش هر طرف کان سرور گلرخسار منگردد
 در جسم از برای دندن او چار میگردد

گشته در صحرای رسوائی علم چون گرد باد
 عاصف سر در بیابان عدم حواشم بهساد

وصل حبيب و دندن زوی رهسب را
 مستحواشم از جدا و نميخواهم از جدا

شيوه مدد و جسم سبب معلوم است
 گوشه مدد گری از نگهش معلوم است

تا چند نظر جانب اعیان توان کرد
 در هر نظر آراز می راز توان کرد

در عشق نکونان دم بیم ندوان زد
 حواسه توان خورد ولی دم ندوان زد

تا سر شد نگلش انعام سسرور
 حسر بر مد نوراست نیامد مدای دار

ای ز خورشید رحب عالم پراز نور حضور
 ماه رخسار تو چون خورشید در عیسی ظهور

ما داغ عشق بر دل شیدا نهاده ایم
دیوانه وار روی به صحرای نهاده ایم

در دیده بجز نقش خیال تر نه بینم
آن روز مبادا که جمال تر نه بینم

عمریست که جان در شکن موی تو دارم
دل در گره حعد سمن موی تو دارم

بیدل و دیوانه ام در گوشه دیوانه
کرده ام پیدا برای خود ملامت خانه

دارم چنان امید که قیوم لا یزال
بار دگر نصیب کند دولت وصال

تیر تو ساخت مردم چشم مرا نشان
تا نگرم بچشم تو پنهان ز مردمان

بخيال قد و بسالی تو ای تازة نهال
نه چنان زار و ضعیفم که درایم بخيال

از وصل کلم خاطر محزون نکشاید
مکرا چه کنم آرزوی روی تو دارم

آنچه آن کر روی بد دورست چسان خوش
 باد یارب چیم بد از روی نیکوی تو دور

مقطعات

ایا روم مکانی که بار همب تو
 قرار کنگره عرش آشنای دارد
 تو آن شهب که در دل منت دعای ترا
 بحال خویش دهد هر کسی که جان دارد
 فدای نظم تو هر لؤلؤئی که بحر دهد
 دثار نثر تو هر گوهری که کان دارد
 کواکب طرب و عیش هم رکاب آرد
 مواکب طغر و منج هم علای دارد
 عنار کوی تو شد نوبهار و دشت می
 امیدواری اری خاک آسای دارد
 بچشم اهل معاروش است چون نابوس
 کسی که طاهرش از ماطف نسل دارد
 ده پیش نور صیوف چو عنجه لاله
 چگونه دایع دل خویش را بهیل دارد
 همیشه قافرح امی و حری حادثه است
 حدایت از همه احداث درامان دارد
 زبان شکر تو تیرم چگونه نکشاند
 اگر چو سوس آراده صد زبان دارد

رهی دانی که می بینم جهانی ستو راجع ز اطراف و جوانب
 بود حفظ مراتب بی نظیری چه داد غیر تو حفظ مراتب
 نظیرت گر بویسد کاتب دگر نماید از قبیل سهو کاتب
 بود پرورده لطف عمیم خلایق خواه حاضر خواه غایب
 مقام گرچه امرو بود ازین پیش ترا از جمله اعیان و اقارب
 سرود اکنون بالطف الهی مناصب بر مناصب بر مناصب
 مبارک بر مبارک بر مبارک مناسب بر مناسب بر مناسب

ای خواجه که از پی جاده جلال خویش
 بر مال دیوتا و یتیمان کنی طمع
 ناعز مَن قَنع شده نقش بگین ترا
 دارند اهل فقر ز دست تو صد جزع
 عزتو چون ر خوارِ اهل قناعتست
 آن به که نبودت بنگین عز مَن قَنع

شد مهوشان میر دلخوش که آمد دل من ز رویش چو مویش مشوش
 چو از طورت پاک و حسن عقیده بدویشی اخلاص خود یافت بیغش
 صد دلخوشی کرد باشاه بیعت پی بیعتش گشت نارنج دلخوش

گر تو خواهی که بمطلوب رسی یار عزیز
 ساده بین باده بنوش و لب معیوب بنوش
 درند تو نیز برو سر سر سجاده نشین
 عرس کن قرص بزن بانگ برآور چو خروس

عید نقش نفدی آنکه دام بیزاران ساکس گوی لوندست
 پدر نقش و مادر نقش بندیسب بدو معنی عید نقش بندیسب

رباعیات

ای آنکه ایس حاطو محروبی چون طمع لطیف خویشی موروئی
 ای یاد تو من یم زمانی هرگز آیا تو بیلا من معورون چوئی

ای آنکه بذات سایه بیچوئی از هرچه ترا وصف کنم اوروئی
 چون میدانی که بی تو چون میگردد چون میبرسی که در فرام چوئی

ای بار لطیف طمع پاکیزه سیر وی عمده اهل عشق و ارباب نظر
 چو از روح من نور حضوری طلبی می آرم از تیرگی هجر در

ای خسرو پاک طبع پاکیزه گهر وی پاک نظر ترین ارباب نظر
 از روی خودم نور حضوری نفا تا آردم از تیرگی هجر در

ای کوی تو کعبه سعادت ما را وی روی تو قبله عبادت ما را
 خوش آنکه بجدت عذایب ساری وارسته و فیسد رسم و عادت ما را

ای واقف اسرار بهان همه کس وی در همه حال واردان همه کس
 ای ذکر تو بر سر زبان همه کس وی نام خوش تو حور جان همه کس

ای قبلاً ناشناس شیدا در قمر مد روح مدای لعل جال پرور تو
 از شمع منور که از آج قدس کردند چو پروانه نگرد سر تو

ای در دلم از هر خم ولقت بندی هر نفدی را بجای من پیوندی
 در هر چه نظر کنیم مانند تو نیست مانند تو کس ندیده بی ماندی

ارباب مفا بلند و پست ایشانند
 از جام بقا مدام مس ایشانند
 در معرض نیستی است هر چیز که هست
 هست ایشانند و هر چه هست ایشانند

از خمر طلب نثار هر امر که هست
 جز خمر طلب نیست چه ششیا و چه مست
 گسروا سطل سرشت ما خمر نبود
 حمرت چرا گفت خمدان روز است

جمعی بد معارف حقایق مشهور جمعی ز سر کوی حقیقت بس دور
 جمعی دیگر از شر در جهان کرده نعر هر طایفه را نوع دیگر کرده ظهور

گرد طلب معروف خویش شوی
 ناید که شب و روز یک اندیش شوی
 درویش مکن اهل طلب
 درویش طلب باش که درویش شوی

رحسار تو مرا صفا خواهم دید در وی همه انوار صفا خواهم دید
 امروز بشو آنرو تو چون حورشیدی آیا بچه تدبیر ترا خواهم دید

ای محزون اسرار الهی دل تو وی مهبط انوار دل فانی تو
 چون مردم دید؟ جهان بین نادا در دیده؟ اعیان جهان مثل تو

ای واقف زار آسمان دل تو وی کاشف اسرار بهائی دل تو
 با سرحقه قسفه لبی رحم که شمس سرچشمه آب زندگانی دل تو

ای خیر برین بگوهرت گشته صدف در بندگی تو نادران رده صفا
 ما را شرف از لباس پوشیده نسب آنرا که مشرفش نکردی چه شرف

در شهر اگرچه کوی و بازار خوشب
 اشجار مفرح اسب و انبار خوشب
 چون بوم خمیس اسب و هوایی اسب لطیف
 امروز طواف پییر انصار خوشب

بی موی تو شام ندر و انور مد عید وی جسم بد از رخ نکری تو بعید
 شر چنبد سود کلّ جدید لذلّ خوش نیست ترا صحبت باران جدید

ای راند باد من دراموشی تو ری گسند دراموش و نا نوشی تو
 مد مونسد را عید نکری و نری از دیدن و استماع سرکوشی تو

ای منده دا مسدانه کورودگ مطهر اشیدا
 کوندیک ناری دراب جهان عیدیدا پیدا
 امطار دا هر قطره کوری حسودکا ناظر
 اشکاردا هر برگ نیلی حمدیکا گونا
 کون چهره سے مهرنگ موریدیں تولدی منور
 تون طره سی مهیدک بیلیدیں کیلدی مطورا
 بلبل بولون گل کیسی رحسانیکا واله
 پروانه بولوب شمع صبح حسودکا شیدا
 رداده قدیدگ حشوہ سیدیں منده دا وامی
 مسدانه کورودگ عشوہ سیدیں عمرده عدرا
 اول لعل شکر حایله معنوں سکا شیریں
 اول حسن دلارا نیله معنوں سکا لیلا
 حوناں وصالینگ کیلیں سارو حرامان
 حیوان جمالینگ بولون فرکس شہلا
 بیرسار لیدگ جرعه سیدیں ناده گلگون
 بیر لعل یوزدگ پرتویدیں لالہ حمرا
 بلبل قیلی تیل نیلی دیک و صیفکا ناطق
 فرکس کوڑی کوز برگسی دیک عینیفکا بیجا
 ییو کوک ازا عین کرمیگ ایلا دی روش
 گہ دره و حورشید گہی قطره و دریا

مصمق بحر کرمینک خسرو [ر] در برش
 پرزدا حوان بعمینک پس و عنقا
 بیر دیمه روحید دیبال حانیکه منت
 المنة لک تپنرک و تعالی
 بیر تورو عو^لا بیلک مین غسره که ناکه

یازوتی سورومنی یفه بیر مطلع غو^ا
 کونکلو داغی داغی بیلک اول برگس شه
 آسودا^۱ سویدا دور و آشودا شویدا
 هم قامتی منظور قیلیب سدره و طوبی
 هم عارض پر نور قیلیب مکه و بطحا
 هم جلوه دا رخسیره ملک منزل اسفل
 هم رتبه دا مدریعه دبی پایسه ادنی^۲
 شاهی دور و خیل و حسمی موج ملایک
 ماشی دور و خاک قدمی اوج ثریا
 مهری یوزیدین نور کوروب دیدک یعقوب
 شوقی^۳ سویدین طور بولوب منزل موسی
 وقوی یولیدا خاک بولوب ملک||سلیمان
 لعل غمیدا چاک بولوب جیب مسیحا
 هم گل یوزیدین پرده گشا غنچه خندان
 هم یوزر گلیدین - نغمه سرا بلبل شیدا

۱ آسودا location of آسو, another form of آس - the crumino

۲ The MS. reads اونی, which must be the copyist's error for ادنی

۳ MS. reads صوقی

پوشیدن لیدی دین روح سرا ساد رنگین
 رنگین یوزیدین حلوة نما لاله حمرا
 هم ناشیمه اول سرور سالیب سایه رحمت
 هم کونگنومه اول مسک سولوب مایه سودا
 دیرم صفت اول شه لولاک دگیل کیم
 مهری یوزیدین خلق فیلیم خالق اشیا
 هم مطهر اشیا دور و هم مطهر اسماء
 هم مقصد اقصی دور و هم مطلب اعلی

II

خوش ود و خوش اندام ییگیب^۱ یار محمد
 دلدار و دل آرام ییگیب یار محمد
 مذهب دا ناری ایل بیله دیر طور چیقیشقال
 مشربدا می آشام ییگیب یار محمد
 اور کامی بیله قان قوکار ایل کامی دیرمای
 حوبلار ارا حود کام ییگیب یار محمد
 گل اسلامای و گلندی کورمای چو کوزندی
 گل نوی و گل اندام ییگیب یار محمد
 هم طره سی دور پر شک اول نوع که سنبل
 هم چهره سی گلهام ییگیب یار محمد

^۱ MS points wrongly کیم

^۲ MS points throughout ییگیب. The correct reading must be ییگیت, which is equivalent to the Persian حوای. This poem is apparently addressed to a friend of the poet's, named Yār Muhammad

سرکشده سوتوب عالم ارا ذیمیندک آرام
تا سار سفک میوم بینیت یار ستمد

III. [Also in MS. B.]

چون ایلاماس ویا کیسک دشر می ثبات
حوش رلازوی که ایلامی مطع تعلات
چوگ غزل و کوی فراست ایندک دورور
عالمدا یحسی لیع بیلک دشر کیم چیتارسه آت
عم اولاری زمین و یساریمه ساجلیب
ایلدین اوچوب چیتارعه ناپیب مین عجب مذات
ای ماذر کوریم دیسا حی ذوالجلال
کیم سار مطیع امرینکا ذرات کایفات
حمدینک توکاساکای بینیبان بولسه^۱ تا ابد
شجار خامه بحر مداد و ملک دوات
توفکون ثنا و حمدینکا ذاکر دورور یقین
رشد خاستاد ایلک رهبان سومفات
بر گشته لارغه مهرینک اولوب موجب عذاب
سر گشته لارعه لطفونک ایورر باعث نجات
بیرم ده کونکلی قفل دورور جمل زنگیدین
یارب که فتح ایلکی بیلک قفایفی اوشات^۲
مقصود وصل دور انکا شجران بلاسیدین
قوتعارقیل^۳ ای یگوروان مقصدینغه پات

^۱ پیدایان له MS. A. reads

^۲ اوشاتمق = to break open

^۳ قوتعارمقی = to deliver

IV. [Also in MS. B.]^۱

ای خاک آستاینک اولوب مجمع رُسل
 جمع رسلعه مهر رحونک شادی سُل
 سیندین تاپیب سعادت کوین الغ کیچیک
 ای لطف بیره ناعمت ایجاد حرور کل
 یوقنور فدیگچه روغ و رضواندا قاره سرو
 انداق که دهر ناعیدا یورونگچه تاره گل
 سیندیک جهاندا بولعالی تولید کایفات
 توغمایدور امهات اناسی بیر انا اوغول
 تاپماق محال پرتو مهرینک بیله شرف
 مرات حق ناسیفی صاف ایتمایین^۲ کونگول
 عاجز دورور کمال صفاتینگدا کل عقل
 قاصر دورور صفات کمایفنگدا عقل کل
 ای خواجه ایلا بیر نظر مرحمت که نار
 میرم کیفه فولارینکا کیفه فول

V.

حاشیه گلگون قراتاجینگدا لعلِ آندار
 شمع بیره شعله همددم دود ایله همراه شرار

^۱ MS. B. adds between lines 4 and 5 the following verse:—

ناقنکه رنگ مهر و خورشید ایبرور ایلی
 اول رنگ بولغای اطلس افلاک بولده حل

^۲ MS. ایماین

هم قویاش بیرله شفق هم تون ارا توغمیش سهیل
 کورونور بیهسر آندا کورساتکچ اوزین اول شهسوار
 هم سعادت برجییدا قاندهده ماء و مستسری
 هم بولوت دین آفتابی دور که بولمیش آشکار
 اوشبور شکل و شیوه بیرله چاپکوم^۱ میدان ارا
 حلوه قیلغاچ ناردی ایلکیمدین عنان اختیار
 ایستاما صبر و قراری هفتین مین رازدین
 کیم منکا عشق ایلکیدین نی صبر قالدی نی قرار
 یوفتورور عشاق ارا مین بی هوا دیک بیدلی
 چون میفینگ یاریم کیبی عالمدا کیم بیفک یاری بار
 دلبری نوشین لبی سیمین قفی سنگین دلی
 نازیننی مه جبینی سر و فدی گلعدار
 کیم دورور اولکیم مین مسکین کدایی مین انیفک
 شهریار کام بخش کامیاب و کامگار
 خسرو عادل همایون اول شه عادل که دهر
 بارچه عالمدین ادینگ آتیغه ایلار افتخار
 شاه جمجاه و سکندر حشمت و قیصر شکوه
 خسرو رستم دل و سلطان خاقان اقتدار
 اول که کیفیتنی انکلاب لذت گفتار دین
 مست لا یعقل بولور سوزلاردا عقل هوشیار
 توشکالی کور روزنی دین اول قویاش نیفک پرتوی
 رقص ایتار کونگلوم هوای مهوین ایلاب ذره وار

بیدرما طبع لطیفه ملالی دولماسون
 سرز اوزاتما میل دعای دولتیمه اختصار
 تا جهان دولغای الهی شادایم بیدر
 تفکری دین بیتکای آنکا هر لحظه میس بیشمار

VI

ینه کسری عیدین ناتوان دوروز کونگوم
 رویی و همدم آه و معان دوروز کونگوم
 اگرچه جرم ایملس وعدهغه وفا میلوری
 وفاغه وعده میلور دین خوشان دوروز کونگوم
 لوا چو تاپمادی عشاق ایچیره مجنون عه
 جنون مقامیده هم داستان دوروز کونگوم
 یدلان کیمی چاقیب ایپ دیک همیشه قیل لاری دین
 رقیب دیو صف دین گزان دوروز کونگوم
 قرحم ایلس که ییرم دیک ایل صف کوبدین
 سنی قیلاپ نیچه بیخان و مان دوروز کونگوم

VII. [Also in MS. B.] ¹

ییتماسون آسیب تب سرر خرامانیم سنکا
 ایسماسون ناد خزان گلبرگ خندانیم سنکا
 باشینکا اویرولسا ² جان نا توانیم بی عجب
 چون قیلاپدور صدقه دولماق ناتوان حاییم سنکا

¹ B adds between lines 4 and 5 the following verse:—

یوق سنکا خوشلوق قیبرک لیک دن لی دل خوش لوق سنکا
 تاشورای ایملدی حزیں حاییمسی حاییمسنکا

² اویرولماک pronounced *gyurölmeck* from an old Turkish work *dürmek*, to turn = to revolve around.

باز

هر بیچه ای بدو - او خوشتر
عس اهلای دوله - این
قایمایی سیدین مراد
سین ملک بولعیل ملک -
عس عالم قیدی سیدین بولادی
بیدکای^۱ ایردم مویچه منصف
موی که بد - رم دیک بیراق دین
هر بیچه ای بدو - او خوشتر

[Alan in MS B.]

کور و نور گلگون بر اول سر
یادایان در شفق حورشید
با طلوع ایقان قویاشی در
یا قنات یابغان قدری دور
قامتی شمع شنیدیم دور و
شعله دور گویدا شمع
سانچان بر حلقه بیز رحشیدکده
سین کیلورسین دیک کورم قورت
قد و رفتارینکده کونکرم
یوق هوای جلوه سر حرامان
کم ایمان بیدم خیال شعر
کورگانی شعرینی اول شاه

کونگلسم مرقس حرارتیدس مصطرب دورور
یا خود قیلائی دور اول لب میگون ولاییدی
آرماندا اولدوم آلا نی مولعای اندی اگر
بیسر فادلا کورسام اوردی مسلک حمالندی
وعل احدمالی مولعایدس ناپارایدم
هر لحظه خاطرمدا اولوم احدمالیدی
گر بیهرا لا موصدن اسدی زار حسمیمه
حایمعه دور لا اسدی ناپمهای وصالیدی
بس مشکل اوردی بو مرض ایچرا قیرلماکیسم^۱
گر سورعالی بینارماسا ایردی حمالندی
بیرم فواقینگ ایچرا مریض و ملول دور
حوش اول که دبع میلده وصالینگ ملاییدی

XIII

کوروم اوچادور قا کورا آلعای اثر آندس
کونگلسم اوسادور^۲ کیم آلا آلعای حشر اندی
ولا کیم نظرم اوتروسیدا حلوه گر آرماس
اول کیم کوتارا آلماس ایدم بمرط، آندس
لعلی اوتی گلگرس سوشکنم نی قنلور بیه
ظاهرسولادور قطره حور حکر اندس
مدیان سلا مدلمادی طوفان سرشکیم
کیم بمر بیلده کوک مولمادی زور و بر آندس

بیرم که سراغ ایلا ایدی اغزی نشانی
لعلینی سرورب^۱ بولدی سوزی مختصر آندین

XIV. [*Also in MS. B.*]^۲

مین زارغه سیندیک یقه بیر یار تاپیلماس
سین یارغه مندیک یقه بیررار تاپیلماس
کوب زار سنگا بولدی گرفتار و لیکن
مندیک یقه بیررار گرفتار تاپیلماس
عالمدا ینگیّت کوب تاپیلور لیک سینگدیک
بیسرحم و جفاجوی و دل آزار تاپیلماس
ولا وه تونی سوز دور که کونگول اسراماغ ایچورا
حسن اهللی ارا سین^۳ گیبی دلدار تاپیلماس
ایلدین طمع مهر و وفا ایلاما بیرم
چون عالم ارا یار وفادار تاپیلماس

XV.

ای بیتخبریم خواه اینان خواه اینانمه
کویدی جگریم خواه اینان خواه اینانمه
گرچه گدرینگ یوق منگا بالله که سیندین
یوق تور گذریم خواه اینان خواه اینانمه
یور فتنه کور و رلفونگ ارا چین تاپیلیب تور
ای فتنه گریم خواه اینان خواه اینانمه

^۱ *sürup* from *sürmaq*, to stain.

^۲ B. adds between 2 and 3 the following verse —

با رب منگا طالع برگشته دورور کیم * سرگشته بولوب مرنجه قیلاب یار تاپیلماس

^۳ MS A reads wrongly مین

گاه وحدت ناده سیسی نارتیب ارادت حامیدنی
 نور نومان حمیددعده حام ایلاک انعام ایل
 عسی انلیدنی مست و میگوید لوق عصب یومدور که نار
 سوق نرمیدا سپهر اوداحیسی ایلاک حام ایل
 پخته نول تیورم کیسیگا عسی اونی سورس دما
 کیم نو اوتعد کونگاینگلی ناور ایتماس حام ایل

XVII [Also in MS B]

بیچه محران عمیدین ناله و فریاد فیلائی^۱
 حاصل عمرنی مراد ایله مراد فیلائی
 بیچه کور لوحیدا تصویر اییدینان صورتی
 دمدم خاطر اینگ کورماکیدین شاد فیلائی
 بیچه و صلیبی بیلاب هجرندا حورسند نولای
 بیچه امیدنی بیله حایمه ییدان فیلائی
 بیچه عرب ارا یکس لیگ اوتی بیله کویوب
 مانسی لار کیدی اور حالیمه فریاد فیلائی
 بیچه حایمه ساعیماسلیعیدین اوت توسوان
 انی بیصدیرلیعیدنی کویوب یاد قیلائی
 بیچه عسقیدا نور و صبر و سلام و طنین
 بیچه اندوه و ملامت اویسی آباد قیلائی
 بیچه رلیعه گرمزار نولوب زار بولای
 گیل که اورسی نولا فیدیدنی آزاد قیلائی
 یورما یار وفا رسمعه معتاد ایماس
 ایمدی حایمندی حاسی بیله معتاد فیلائی

^۱ MS B has throughout انعام instead of فیلائی

XVIII [Also in MS B]

از دس که مهرنگ آراییدید بیقرار میسر
هر لحظه آه و ناله دار می اختیار میسر
میسر زار بیقرار عه رحم ایست که متصل
عستینگدا بیقرار و هراقینگدا زار میسر
مسکین و خاکسار و غریبه رحمتی یون
مسکین میسر و غریب میسر و خاکسار میسر
بارمدا^۱ زار خاطر ایمان عسر طعمه سی
چون هرنی آینه دور میسر یوز آنچه زار میسر
دایم حنون و حلق ارا محفون چه شهرتیم
رسوالیعیم بی عیب که دیوانه زار میسر
قوللوقه گرچه معصیتیم بر کمال دور
اما کمال عفوید بی امیدوار میسر
بیسرم چو اندا هیچ کیسینا قومه ال اعتدال
تاپسام حدیب حصرتید ااعتدال میسر

XIX. [Also in MS B.] *

پری رحاینه قاینسی * هوا قیلیم زارا سین
که تیلبله لاری عصیب بی هوا قیلیم زارا سین

۱ بارمدا = در باره من in respect of myself

* MS B adds between lines 1 and 2 the two following lines —

فلان که اوقی کهنسی قاشلاق مراق و صالیدنگ دس
مراق ایلکید امدومنی باقلیب زارا میسر
کونگول میدورقنور و بوق طاقب حهالیک—
شکده کونگولومه حانا جفا و یلیم زارا سین

۵ yet a gain = anew از سر نو

وصال دولیدیدی آیریب مینى وه کیم
 مراق محنتیه مبدلا قیلیب نارا سین
 وفایع ایل ارا مین رارنی ساغیلسا نولور
 چو اینلار بنگه مینى اسلا فیلیم نارا سین
 صفای محلس عسرت سفینگ حضور و دگ ایدی
 حضور مجلسینى بی صفا فیلیم نارا سین
 میدی بو محنت ارا نا رضا قویوب باردیدگ
 وای رویب بی اوردین رضا فیلیم نارا سین
 بو طور قیلما عیل ای گل وفا طریق ایماش
 که نبلر ونگ بی اسیر لا قیلیب نارا سین
 ناریب نگارینگ و یور سور ایله تاپیب بیوم
 وراى حرفیدیدی اوتعد یاقیلیب^۱ نارا سین

XX.

دم لطف او پر جفا دورور اول سرو سمرار
 حوستور عقای ایلاسا کونین کوب آر دین آر
 سین غیر مجلسیه بریب وصلیدین مروع
 مین درد مععلیدا تاپیب هجر دین گذار
 تا کی صفای هجر ایله تسریف وصلیدین
 میس خاکسار نولعا مین و غیر سمرار
 هر ناکسی بی لایق محبت دورور سفا
 نا حفس ایل مصاحفتی دین میل احترار
 شکر خدا بیگیب سین و عقلینگ کمالیدا
 یحسی بیله یمان ارا نولما سمر امتیار

هر کم بطرفه حلو نارینگ شرار حیسم
 میلما ریب مدرلیقی حلوگاه نار
 عاشق قه اعتقاد کیراک دیوما می ناک
 گرمی المثل حقیق ابرور عشق نامحکا

XXI [Also in MS B.]

لداسیس ایدگالی اول ' سرو خوش حرام مریل
 کورومدی ایلادی قان یاش بیلده مدام مریل
 پری (حرم) بده فانیلج کورومدا قیلیدی مدام
 که حسن اهلیمه رینا دررور مدام مریل
 مدام عارض رنگین یعنی چاغیر دیی ایماس
 که هیچ پوزی بودک ایلما مدام مریل
 اگرچه حسن ایلدی دور حام دیی قریل یورلوک
 ابرور همیشه یورونک عکسی برله جام مریل
 دیلیب سپهر غمیم قان یاشین توکار نمرم
 شفیق ایماس که ابرور هر نماز شام مریل

XXII. [Also in MS B.]

داد! * کیم ایچتیم اول شوخ ستمکار ایلکیدس
 تا حیاتیسم نار دورور کیعتیم نار ایلکیدس

1 MS A wrongly ای for اول

2 MS A reads نارده

3 The following example of this idiom is given in the Sar glah under the w r

شیخ ایلکیدا کی ایچادورگان آناع آشی آنکا بیدی که آلیب ایچکیل
 ل آلیب ایچکاندس سوکرا بوردی کم اع بولعان ایلکیدگ بی نو حرفنگ
 * سورت

ایلیکیمه آلیب آیاغ باردیم ایلیکیدین ^۱ بیر یولی ^۲
 پاتراغ ^۳ ایچ دیب چون اشارت قیلدی اظهار ایلیکیدین
 شیشه یانلیغ قان توکوب ساغر کییی قاندور ایچیم
 تا بلوندور شیشه و ساغر نمودار ایلیکیدین
 کورمایدین ایلیکها هردم ایل کوزی قوشماکني دیب
 بار دورور قانلیغ کوزوم پیوسته خرنبار ایلیکیدین
 مست لا یعقل بولور ایرمیش تمام عمریدا
 بیدایی کیم جرعه نوش ایتسا دلدار ایلیکیدین
 وه نیچرک مین عمرلار مست اولماین ای دوستلار
 کیم ایچیب مین می لار اول شوخ جفاکار ایلیکیدین
 بیزم اول دور اوتی و اولتوردی بو حسرت مینی
 کیم یقه بیر جرعه نوش اینمادیم یار ایلیکیدین

XXIII. [Also in MS. B.]

ای کیم همیشه درد و غمیگدین هلاک مین
 دردینگ ایشیتسکالی نی بلا دردناک مین
 که خنجر فراقینگ ایلا دلفکار اولوب
 که تیغ اشتیاقینگ ایلا سینف چاک مین
 گاهی قیلدب هوای و مالینگ تاپدب حیات
 گاهی چیکدب جفای فراقینگ هلاک مین

^۱ *ilikdan barmaq* = از هوش رفتن

^۲ *bir yoli* = *دفعه* straightway.

^۳ *pâtrâgh* quickly, quicker. *ilik*, not *ilık* - cf. also V lines 4 and 5. *ilik* can become *ilki* in contraction, *ilki*, see my edition of *Mahânî'l Lughat*, p. 129.

که قهر ایلد گداختنه پاک عشق مین
 که لطف ایلد نواختنه عسک پاک مین
 بیزم نی قیل دیله انکا جادیم مدا دیمای
 یور قیسل دیله چوقایل روحی مداک مین

XXIV [Also in MS. B.]

اول شوح دردی ناعثی قیلدندک کردی
 کوردردونک ای سپهر مین دردمنندی
 قی منجه مریدا خننه کونکول پاره پاره س
 دمع کورد اوچسون دینای اوردا سینندی
 اول قد که حسن گلنایدا مولدی سرورار
 لطف ایچیرا پست ایلاهی سرور بلندی
 کورکای خضر رال حیانتین قیلور نثار
 گاه تبسم اول شکر^۱ سوش حنندی
 بیروم کمال مسرب^۲ ایروز ترک سوه قیل
 قاپساک حریف بیسر بیچه یار^۳ لوندی^۴

XXV [Also in MS. B.]

قیلماغیل ای شوح سرکش منجه بی پروایلیع
 میر منینگ رابم دیله تول قانکی^۱ خود رایایع
 غم تونی قل ییغلازیم^۲ دینک معفتین کونکوم بیلور
 کرچه کوزومه کوزولاس منجه خون پالایلیع

^۱ Thus in both MSS but شکرین would be a better reading.

^۲ This line neither scans, rhymes nor gives sense.

^۳ Persian "to be try" Cf line 6 of key

^۴ qan yiglamag—to weep tears of blood

بیتمگی هرگر تگمدا لب جان نخسعه
هر بیچه میلما مسیم الفاطی روح ارایلیم
یور یله رقی هواسیدیک فرح بحس اولماغای
بیچه کیم میلما سییم صبح عندرسایلیم
قا که توعدی احقر دول سعادت برحیدین
میلما دی بیسر کوک اول آیدیک جهان آرایلیع
چون قاپیلماس بیسر گل بیچار عالم ناعیدا
ناعبدلار قا کی ایتکی لار چمن پیرایلیم
دیماکیل بیرم که بی پروا دور اول سلطان حسن
پادشه دور بی عجب گر میلما بی پروایلیم

XXVI. [Also in MS. B.]

بیدیب ای نارین مددین ملاینگ نار بیلماس مین
بیدین یارب یتیب تور کونگلورکا آرار بیلماس مین
ملاینگ ظاهر و بیلما ی سچ حان یتی آعزیمه
بیچوک حان ایلتایین گر بیلماسانک اظهار بیلماس مین
کیریب دسمن سوریکا دوست بیلما ی سین میکی لیکن
حدا حاصر دورور مین سیندین اورکا یار بیلماس مین
بی بیلدیم بی خطا واقع بولونتور و بی سور دیب مین
که سور قاتما^۱س^۱ مفکا اول لعل شکر نار بیلماس مین
هوس بیلدیم انی قوش کورماک اما قوشدا کورگای مین
چو هرکز توسدا هم بحقیم کورین بیدار بیلماس مین

^۱ *suz qatmaq* to make affectionate enquiries after a person

بی نانک^۱ گر غیر میوله شدم اولسه اول گل رعنا
 چهل نامی ارا چون مهر گل معصا و بیلماس میں
 بو قالا^۲ بذر پری بینک عسیدس کوب زار سدی بیرم
 سیدی هرگو ندراو عسقسدا موداق زار بلماس من

XXVII. [Also in MS B]

حوش اولکیم سرو نازم رحم قیلعلای بی موالار عه
 بیچوک کیم پادشه لار مرحمت ایلار گدالارعه
 اگر اول شاه حویا لطف ایلله موكسه خوندارم
 گدایی میں که استعلا ساتار میسی پادشالارعه
 لطافت لیسع بیگیملار عمر یفگیلیع بیروا دور لار
 مدینگ حادیم دور اولکیم ارحسامایدور بیومالارعه
 دمی کیم نازایله ایکی لئی وضعیسی ادا میلعلای
 مسیتتا دولسه هم حال میروگی اول نازک ادا لارعه
 بلالار دور مینکا اول کور میله زلف و مد و کاکل
 دلالیع کوی ایدی کیم اوچرادم موداع بلالارعه
 یوزس کورساتتی و کونکوم الیب یا شوریدی^۳ رحسارم
 که موبدس سونک کونگولئی میروماگی میں دلرا لارعه
 گدای بی نوا دور بیرم و یولونگدا خاک اولعان
 طریق مهر ایلله کامی گذر قیسل بی نوالارعه

^۱ ne lang-wint wan ler

^۲ bu qalla-wat tise tin e

^۳ yashurds = پنهان کردن to hide

XXVIII. [*Also in MS. B.*]

یار سیز جانیمنی آلعان محنت هجران ایمیش
 محنت هجران دیمانگلار کیس ملای جان ایمیش
 خنجرینگ شوقی یوزوگ مهری و لعلینگ هجریدن
 کوکراکیم چاک و یوزاک یوز پاره ناعریم قان ایمیش
 کام لعلینگدین رصال ایامیدا دشوار اییدی
 یومسه جان بیرمالک مرافینگ شامیدا آسان ایمیش
 نی بلا دور کیس خلاصیم یوق رمای هجریدین
 مستیم گویا ازل دین محنت هجران ایمیش
 بی سرو سامان قیدان بیرم نی ای فاصح انکا
 پند بیرما کیمکا پروای سرو سامان ایمیش^۱

XXIX.

ای جفا جو غیر بیرله آشنا لیتق قیلماغیل
 آشنا بولغان یار افلاردین جدالیتق قیلماغیل
 آشنالیتق یخشلی دور لیکن یماندور ایل تیلی
 تیلکا توشکان خلق بیرله آشنالیتق قیلماغیل
 بیوفالیتق گرچه حسن اهلیغه رسمی دور قدیم
 سین اولارغه اوختشاماس سین بیوفالیتق قیلماغیل
 بی ادالیتق دور وفا ترک ایلاماک حسن اهلیغه
 بیوفالیتق ترکیس ایلا بی ادالیتق قیلماغیل
 بیرما چون اعتبارینگ یوقفورور یار آلیدا
 کورساتیب انکا اوزونگی خودنمالیتق قیلماغیل

^۱ This line is unsatisfactory, but both MSS. agree.

XXX

مکان که یار منک یار بوماسادی هرگز
 ایس خاطر امکار بوماسادی هرگز
 کیچیک یاشیدا گرفتار فیس فی اولور
 که هیچ عم نه گرفتار بوماسادی هرگز
 فی عیب فارغ اگر بولسد زارلار فیهام
 بیس او مراقیسیدا چون زار بوماسادی هرگز
 منکا مخالفب اظهاری دیلماسا اوم سلطان
 محسوس موافقب اظهار بوماسادی هرگز
 فی عود دور نو که بیوم جفا چیکوب دوم
 عیایتیکمه سزوار بوماسادی هرگز

XXXI

نگارایر یولی میس زاردین بیسوارلیقی اولماسا
 میس محسوس اینیب اغیار بیوله یارایلیقی اولماسا
 کونکول بیدریم سفا دلدار دیب تلکوری اوچون ای گل
 میزینگ کونکولوم آلیس اغیار غه دلدار ای بی اولماسا
 قدیمی قول لارینگ می ولایعیدین دیچه اوم بوماسا
 مبارک خاطرینگ آزارلیقی بیسوارلیقی دیلماسا
 مین اول گل عشقیدین قانار یوتوب زارایلیقی فاش اولماسا
 سین ای کوز دمبدم اشا اوچون خونسارایلیقی اولماسا
 رقیبا خاطریم آروده دوز محسوس خورشیدین
 درشت ایتی میس اغویتما فاهم سوارلیقی دیلماسا
 نیل دلدارقی زاری قیلور سین میقدیک ای دوز
 سوزغوز خاطریم قیقکری اوچون سوزایلیقی دیلماسا

XXXII. [Also in MS. B.]

سروی که لطف باغیدا نازک نهالی بار
 نازک نهالی نینگ فی بلا اعتدالی بار
 مدی بیله بیلینی تخیل فیلور کونگول
 نازک خیالی بار و نی نازک خیالی بار
 گل بینگ که یوز تجملی بار حسن باغیدا
 اول گلنی کورگالی یوزدین انفعالی بار
 دیدیم که بیزگا باقماغی نینگ احتمالی یوق
 بافییب تبسم الادی کیم احتمالی بار
 بیوم که خورده دین لیغ ارا موشگاف ایرور
 اغزی بیله بیللی سوزیدا قیل و قاللی بار

XXXIII.

حان قاپتی اعتدال فدینگ دیک نهالین
 یارب تجاوز ایلاماسون اعتدالین
 اول بیل تخیلیدا خیالی بولوب کونگول
 آنیدنگ خیالی چیقمادی هرگز خیالین
 هرکیم که بعد و قرب حجابینی قیلدی رفع
 غمگین و شاد بولمادی هجر و وصالین
 قیلسانگ جمال شاهد غیبی کوزارگا جهد
 جهد ایلا منقطع بولاکور جاة و مالین
 بیوم حبیب قیلمادی حالینگه التفات
 بولغای موهیچ حال یمانراغ بو حالین

XXXIV [Also in MS. B.]

ياشیل لئاس ازا اول سور گلعداری کور
 کونکول آچیلعو دیک اول دئکسا بهاری کور
 لئاس ایتسی یاشیل سور لاله رحارم
 بهار موسمیدا طرعه لاله را سی کور
 گل اوردا سفیل سیراب کورماکن بونسادک
 یورددا قیر ایچیدا رلف مشکساری کور
 گهی قسوار قاپار بیقرار عسق ولی
 قرار قایمادی هرگز بو بیقرار بی کور
 اگرچه زار و گوفتار کوتقورور بیـرم
 عصب سلاعه گرفتار دور موزاری کور

XXXV. [Also in MS. B.]

هو سور که عرض گو دیسه ای یار ایناسمه
 ارباب عرض موریکا رهبار ایناسمه
 گرایتسا طاهر قیلادور عسقیفی ایلکا
 ناله کیسیکا قیلما دیم اظهار ایناسمه
 هر دم سنکا یور سور مین محروم دین ایتیپ
 هر سوزدا ادینگ یور عرضی نار ایناسمه
 ناله که اغیار سوزی بارچه عرض دور
 میندین سنکا بیز سور دیسا اغیار ایناسمه
 هر نیچه حفا کورسه وها ترکی قیلور مر
 بیـرم که بیلور اوزی وعادار ایناسمه

XXXVI. [Also in MS. B.]

ای سوز شمع مجلس اغیار بولماغیل
 دی گل رفیق هرخس و هر خار بولماغیل
 اغیار بیرله همدم اولوب جانیم اورتادینگ
 تفکری اوچون که همدم اغیار بولماغیل
 مین خود غمیگدا رار بولوب مین خدای اوچون
 سین بیر سری بونوع دل آزار بولماغیل
 یوقتور پری رخی که اینک زاری بولماغای
 سین هم منکا نظر قیل و بیزار بولماغیل
 دیرم چو بیلدینگ ایمدی گرفتارلیق غمین
 موندین ماری کیسغه گرفتار بولماغیل

XXXVII. [Also in MS. B.]

قا لباسینگ غیر مانی بیرله کلگون ایلادینگ
 فان توکاردین کورلاریمنی غرقه خون ایلادینگ
 کیگالی سیمین تنینگ اوزرا فیزیل تون ای توپاش
 کوز بیاضین قان یاشیم بیرله شغقگون ایلادینگ
 آتشین کلگونه لیک تون بیرله کلگونوگ مینیب
 اوت یالین دیک ییلدوروب شورومنی افزون ایلادینگ
 کورساتیب یوز جان بیلک کونگلوکا قوبدونگ داغ عشق
 اوتاردینگ کونگلومنی و جانیمنی منون ایلادینگ
 بیرما زلفی ییلانی غه نسوندین نی اسینگ
 چون که مهلک راغ بولور هر نیچه افسون^۱ ایلادینگ

XXXVIII. [Also in MS B]

حان شیریں آن لعل نکه داینگ صدقه سی
 وه نی بیر حان نکه یوز حان دوله آیینک صدقه سی
 سنی داعی بیر نوش لب عشقیدا میدنگ رار سین
 رار کونکومکا نرحم ایلا حاینگ صدقه سی
 دندیگ ادرولما ناشیمعه کیم روان میں قیلده کا
 سین روان نول میس مولای سرور روائینگ صدقه سی
 هم حصر سرنی لب حان بخشنگ بولسون ودا
 هم مسیح العساظ حان بخشنی بیایینگ صدقه سی
 بیرم اولما نلج کام ار حان شیریں بولماسا
 حان شیرینینگ لب شیریں رابینگ صدقه سی

XXXIX. [Also in MS B]

ای کونکول مژده کیم اول سرور حرامان کیلادور
 یانگی باشندن نی امردم ازا حان کیلادور
 یکه کوردم اوچادور شادلیع اشکیکی توکوب
 مگر اول مردمک دیدن گرنان کیلادور
 سالادور کونکولوم و تیتراعه¹ نوشمیش تن رار
 ظاهره دم بدم اول تنه درزان کیلادور
 یکه تن شهریدا آیی عجب دور که موکون
 اول که نار ایردی کونکول ملکیدا سلطان کیلادور
 کرچه کوب درد چنکیم اولگالی یتیم عییدن
 شکر نکه که ناری دردیده درمل کیلادور

¹ titral nu; to shake لریدن. The form is causative لراندن, but meaning is here intransitive.

سینه خلوتکهنی خالی اتینگ جان و کونگول
 که بو منونغه بوکون اوزکچه مهمان کیلادور
 کوزلاریم هر نفسی تیلیمسورادور ^۱ یولغه باتیب
 تا خبر کیلادی کیم اول خسرو خوبان کیلادور
 لیک طالع یوقیدین هر نیچه کیم پیک صبا
 یوگوررب ^۲ مزده ییروب چیس دیسا والغان کیلادور
 بیرما سالما کونگول هجر پریشان لیغدین
 کیل نه جمعیت دلهای پریشان کیلادور

XL. [Also in MS. B.]

تاشینگه توشکالی ای سرو گلزار ساجینگ
 مینی ییل ایسکانی دیک ^۳ فیلدی بیقرار ساجینگ
 عراق یار تونی بولدی صبح روشن وصل
 تاراردا ^۴ توشکالی یورینگ تارار ساجینگ
 آچیلسا نانه یوکی مشک ایسی تاغیلغاندیگ ^۵
 معطر ایلادی عالمی مشکبار ساجینگ
 می ایچرا آب حیات ایلادی نهان اغزینگ
 گل اوززا سنبل تر فیلدی ^۶ آشکار ساجینگ
 اسیر عشقینگ ایماس اوزلوی بیله بیرم
 سالیب تور آنی بوسوداغه ای نگار ساجینگ

^۱ *tilmürnaq* = آمیز, انتظار کشیدن بشوق یاس to await a person with faint hope of his arrival.

^۲ *yugurmaq* = to hasten towards.

^۳ like a blowing wind, from *esmek* to blow (intrans.)

^۴ *taramaq* = شانه زدن = to comb the hair. *tararda* = at the time of combing the hair.

^۵ *taghilmak* = پراشاندن = to diffuse a scent.

^۶ *tar qılmak* = تر کردن = to make fresh or moisten. "arrosen."

XLI [Also in MS. B.]

منتظر وصال ایسیدیم بیدل و بیقرار هم
 رحم که ایسیدی قالمادی طاعت انتظار هم
 بیر ایماس وایکی ایماس محنت هکرو ناردل
 محنتیمه حساب بوق در دیمه یوق سمار هم
 هر کونگولی که نار اییدی محنت و عم عه یار اندی
 یوز الم احتییار اییدی قالمادی احتییار هم
 روحی نلبلوک قیلور حال می داعی قولوک قیلور
 چهره گل گلرک قیلور طره قارقار هم
 هر کیشی عشقدار دور خاک ره دیار دور
 عشق ایله سرورار دور بیرم خاکسار هم

XLII [Also in MS B.]

هرگر مینی ترحم ایلا یاد قیلما دینگ
 محزون کونگولنی فایعودین^۱ آراد قیلما دینگ
 درد اهللی دیک ملاحظه خاطریم قیلیب
 کونگولونی بیر عنایب ایله شاد قیلما دینگ
 آچیلما دی یوزونگ گلی دیی عسجه دیک کونگول
 کیم هکر عرصوی بیلله برناد قیلما دینگ
 کورساتما دی رسوم محنت مستاده
 کیم حور و ظلم بیسوله بر افتاد قیلما دینگ
 عالمدا لفظ می سفیدی هیچ قالمادی
 کیم عشق ایلیعه ابی اسناد قیلما دینگ

حر اعظمه یو عمارت خاطر قیلیم خراب
 خرگز بنای مرحمت آباد قیلما دینگ
 مس قیل یوق ایرمه تانکلا^۱ که اصناف وقتی دور
 مریدان ایلا کامیسن که بی بیداد قیلما دینگ
 نیم بی سور دوزور که سینگی یاد قیلماغای
 گر یاد ایلا دینگ آبی و مریدان قیلما دینگ

XLIII. [*Also in MS. B.*]

ایلا شکار شیرو بیداد کوزلارینگ
 عالمی قتل ایلا دی جلا د کوزلارینگ
 اسلام کسوریدا بر استاد ایلا دی
 آیین عدل و قاعده داد کوزلارینگ
 یتیمس ایلا دی بورونعی بلاسی که غمزه دین
 کسب ایلا دی طریقته بیداد کوزلارینگ
 اهل حضور خاطریقی صید قیلدیلا
 صیدک لیغ طریقیدا استاد کوزلارینگ
 تولدی یقین ظهور قیامت که تولدی لار
 ایکی غزال ایکاچ ایکی صید کوزلارینگ
 خوش اول زمان که بیر نظر مرحمت بیل
 میلغان کونکولنی قایغودین آزاد کوزلارینگ
 چون ترک ایلا دی نظر لطف عادتیسن
 یرمفی قیلدی غم بیل معناد کوزلارینگ

XLIV [Also in MS. B.]

اول سرو قد که سید اهل قبول دور
 گلدیک یوری نسائی آل رسول دور
 هم عارضی گل چمن آرای مرتضی
 هم فاضلی بهال ریاض رسول دور
 ناشیگنی بیر دیسه قیایینی حان بیله قبول
 اهل قبول هروی نویورسه قبول دور
 مهری کمال فصل الهی دور دور ولی
 اول فضل قایدا قابل هر نوالعصول دور
 بیوم که عیبر برم وصالیدا شاد ایماس
 هرگز وصال نزمیدا ایرماس ملول دور

XLV [Also in MS. B.]

بیچه ای گل وصالینگ نرمیدی من محروم نولعای مین
 قیلار مین قنقری دیی کیم بیر یولی معدوم نولعای مین
 گلستان چمالینگ بیرله ایل مسروروه نا کی
 مین محزون ملامت کنجیدا معلوم نولعای مین
 مین ایردیم معلوم و اعیار محسوم ایردیلار حانا
 نولوب اعیار محرم مین بیدیپ محسوم نولعای مین
 وفاغه آت چیقاردیم کوف جفا تارتیب رهی دولت
 که اهل عشق ارا بو اسمعه موسوم نولعای مین
 سی غملار کوزوب جانلار چیکیب معجسول مین بیوم
 مگر جان تاشوروب یار الیدا معلوم نولعای مین

XLVI. [*Also in MS. B.*]

معایمیدین قولاع اغریب مو دور آرام جانیمغه
 یوق ایرمه بی اوچون یا رب قولاق سالماس معایمعه
 مولائی اغریبسان تشویسیدین آزرده دور جانیم
 بیررب صحت الہی رحم قیل آزرده جانیمعه
 بیز اوکیم آشکارا ناله لاز قیلسام اول قولاق سالماس
 بی تورلوک یا رب اولمائی مطلق درد بهانیمعه
 یتیم بیلکادا غافل بولماسینی رار نالم دین
 قولاقی اغریبی کیلماس ایدی شرکر گمایمغه
 ایستیماسدین بورون ده فی اوچون گر بولمادیم یا رب
 ایستگورمچه قولاق اغریعینی سرو روانیمعه
 کونکولدین کیم کونکولکا یولدورور دیرلار غلط ایرمش
 کد مهریم هیچ فائیر ایتمدی نامهرانیمغه
 ایتیمی یار بیللمای غیر دین ایستار نشان نیرم^۱
 ند نام و بی سان رحمت مفیزگ نام و ساینمغه

XLVII. [*In MS B only.*]

یارینک اولسون پادشاه ذوالعجلال
 فیتر حاه حالینک بی زوال
 حضرت عزت کمال لطفیدین
 تاپماسون عر و کمالینک انتقال
 کورماسون هرگر کمال عز و جاه
 کیمکا کم نقصان جاشینک دور خیال

ای حوش اولدیم هجر دشتین طی قیلیب
 سرم وصلیفک مرله قایسام اتصال
 که لیدیگ روح الهی دین هر دمس
 استماع ایتسام کلام بر کمال
 که خطیفک حصری بیله شمدن دولوب
 حصر قایقاندیک قایب عین وصال
 کاه برمیگدا میثیب حوشحال لیع
 ایلاسام هر لحظه یور میدگ دوق و حال
 کاه اولتورسام جمالینگعه نامیب
 عین استعراق یورله گمگ دلال
 ایکی آی مدیفک مراقیس کورکالی
 کورمادیم بیرام قدیفک دیک بیر هلال

QIT'AS.

XLVIII.

ای شه تحاتکاه حاه و حلال
 وی مه آسمان سر و علا
 دل صافی بیله سپهر کرم
 کف کامی بیله سحاب سخا
 هم خطیفک سیره سیدا چشمه نوش
 هم لیدیگ نوشی ایچره عین شفا
 کل یورونکدا دورور نسیم حیسات
 می علیفکدا دور دلال سقا

خبر اولوک کیم مسیح لب لاریدین
 قاپنی جان دیب کلام روح ائزرا

XLIX

جان قاپار یوز مسیح لعینک دین
 لب لعینک کجا مسیح کجا
 ای لینگ کامبتش رمزه عشق
 دی یوزنگ مبلکه اهل وفا
 بیچه کونکول ملازمت کمینی
 قیله دور سیرم کمینه ادا
 قوش که تولدی کمال مستدیدا
 جلوه گر نیر جهان آرا
 عزم قلیوق قیلیب ایدیم پنهان
 بولدی ناگه حرارتی پیدا

L.

مسلمان و هندوغه بار دور مدام
 ایشیکینگدا جاکیر اوچون باغوینگ
 برلوب بارچه هندوغه خوشحال لیغ
 مسلمان لار ایچره قوشوب قیغورینگ
 مسلمانعه هندونی تزویج ایتیپ
 مسلمان لیغینگ یوقسوزور هندوینگ

RUBA'ITYAT

L.I

نورم غه بسی عرب لیسی کار ایدی
غریب آئی حوار و دار و ندمار ایدی
مارب که نه لایحه گرفتار اولسون
هرکیم آبی عسکره گرفتار ایدی

L.II

کور روشنی یار دایم بارادور
حال کشتیبدن سور دایم بارادور
بو حقه اگر قالدی اینک قولوعیدی
حین قاسمیل ای کونسون که حایم بارادور

L.III.

مرمینگ ارا یسوز سروروم مار ایدی
رحارینگ ایلد کورومدا نوروم مار ایدی
عالم غمیدی حاصل ایدی عیب محض
حاصل که دمالینگدا حضوروم مار ایدی

L.IV.

مرمینگ که سگار خانه چیس اولمای
امدا طرب و نشاط ایسر اولمای
مطلی بیگی و غیره یور بسط و نشاط
بی وجه ایلد میسر بسط تمکیس اولمای

LV.

قا بیلگانی قوللوغو تکیدا اقبائیمنی
 شیخ کیم سفا عرض ایتمادی حالیمنی
 اطاف و کرمینک بوجرم کم بولماس ایدی
 گریلمانگ ایدی بواحدسی حالیمنی

LVI

دویندند عیس و ابساطینگ دورمین
 خواشان مراغت و ساطینگ دورمین
 سین مختلط اولمادینگ یوق ایرسه مین رار
 باله که حراب اختلاطینگ دورمین

LVII.

بی دین غمیدین دمی پریشان دورمین
 بی کفر شجومیدین هراسان دورمین
 بتخانه و مسجد مذکا یکسان کورونور
 گویا که بی کامر بی مسلمان دورمین

LVIII.

سین نارغالی کم ایماس دور ای قازه نهال
 کور داسم و خاطر دا غم و جان دا ملال
 بو حال بیلد بولماسا امید وصال
 یارب که بی بولعی ایدی مین خسته غه حال

LIX

اگر مینوی حدیقه محرم قیلدینگ
 بر میدگ ازا عمران و همدم قیلدینگ
 آحریده انصاف بی کم قیلدینگ
 رسای قلم اهل عالم قیلدینگ

LX

تا چند عینکدا اضطراب اینکای میں
 معتر اوتیدا ناعربی کتاب اینکای میں
 حظینگی کوزوب چو قلمادی هوش مندا
 معلوم که بی نوع جواب اینکای میں

LXI

هم خطبه رایینک معیتس بولسون
 هم سکه اینک بیلک سرهتس بولسون
 تا ظلمت و نور بولسونی حله حبل
 حورشید حمایینک بیلک روش بولسون

LXII.¹

شاهانک یاز حی بیچسون بولسون
 امرینکمه مطیع نور گردون بولسون

¹ This quatrain is evidently addressed to Emperor Hameyan

مرخنده شمای اوج عرت سین سین
آتینگ لیبی دولینگ جمایون مولون

LXIII.

شعریفک بی خیال قیلمات مشکل
سیندین طلب و مال قیلمات مشکل
حائمی سفا عرض قیلای دیدور مین
اما سنگ عرض حال قیلمات مشکل

SINGLE VERSES.

LXIV

ای پرور نند زلف پریشاینگ بولای
ای سہی قد صدقہ سرو خرامانینگ بولای

ای کہ سرو بوستان اعتدالیم سین مینینگ
نار بیلہ پرورش قاپقان ہالیم سین مینینگ

ای پری پیکر کہ عمر حادثاید۔ م سین مینینگ
تا تیریک مین سیندین آیریلمان کہ جانیم سین مینینگ

عیش و عسرت بیلہ تا دور قیامت بولغاسین
تا قیامت ای سہی قامت بولغاسین

قاج سینه اوماس دور اول دستای داشیدا
 سالمیش همسای سایه سروروان داشیدا

سازیم نقاب و قریل قاج بیسرله اول قد زینا
 کونامور ایله نه سر اوررا غفجیه گل رعنا

END OF TURKI DIVAN

تمت برهم کتابخانه نواب نامدار عالم مدار خورشید اشتیاق خان خاندان
 میرزا خان بهادر سپهسالار این نواب مرحوم معفور خان خاندان معتمد بیوم
 خان بهادر شرف انعام یاست در برگزیده حائله پور قاریج هعزم شهر
 شوال سنه ۱۰۱۰ کتبه کمترین غلامی تاحلاص بهبود کاتب غفران بود
 و ستر عبوده •

خدا دایم دل با وفا باد که کاتب را کند با فاضله باد

~~~~~

to me a bundle of manuscript fragments containing portion of an *Anthology of Persian and Turki poetry*, dated A H 991<sup>1</sup> Only about 100 pages remained, but among them I found to my great delight nearly all the Turki ghazals of Bayram Khān which were included in Mr De s MS<sup>2</sup> In the case of this copy also it was obvious that the scribe was ignorant of Turki on the other hand he seems to have had a more accurate original to go upon and consequently MS B (as I have called this second copy) in many cases throws light on what was left obscure by MS A (the name I have given to Mr De s copy) It is clear that MS B is taken from a different original, from the fact that it gives additional verses to many ghazals and adds one entire ghazal not included in MS A When I first prepared this edition I gave in the foot-notes all the incorrect readings of the two MSS but in view of the gross ignorance of the Turki language displayed by most of these errors I came to the conclusion that no useful purpose could be served by such notes and I have only indicated my amendments of the original in cases where such changes admitted of doubt Occasionally, where I have had some trouble in arriving at a reading, I have explained the meaning in the notes, chiefly for the sake of adding to the still all too meagre resources of Turki lexicography

F DENISON ROSS.

*Calcutta, August 1910*

---

<sup>1</sup> Bayram Khān perished by the hand of an assassin in A H 998

<sup>2</sup> It also contains a portion of the Persian Dīvān The collection contains no other Turki verses.

# ILLUSTRATIONS

THE PERSIAN AND TURK DIVANS OF

BAYRAM KHÂN, KHÂN KHÂNÂN

THE PERSIAN AND TURK DIVANS OF  
BAYRAM KHÂN, KHÂN KHÂNÂN

1888

1888

ARE OBTAINABLE FROM

MR HERVARD QUARRE II 11 Gratton St et New Bond Street London R

On per per / the a a / the an a n l # cannot be supplied - as a  
of a t u e l n g out of a e k

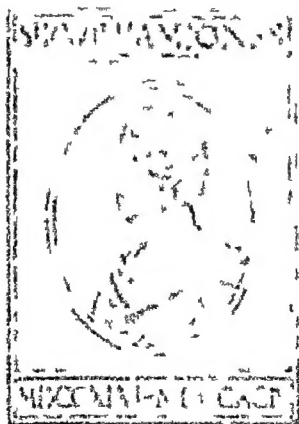
### Source of Series

|                                                                        | Rs | 1  | 14 |
|------------------------------------------------------------------------|----|----|----|
| *Aden a B al un b ill Fno 2 4 @ 1/ each                                | 1  | 14 | 0  |
| Adra taci t k h ust lha Faso 1 3 @ 10/ ea 1                            | 1  | 14 | 0  |
| *Ag P 3p Faso 0 14 @ 10 c                                              | 5  | 0  |    |
| A tarhya B 4 un a Vol 1 1 ea 1 5; Vol II Faso 1-5; Vol                 |    |    |    |
| III Faso 1 5 1 1 IV 1 1 1-3 @ 1/ eacl                                  | 14 | 0  |    |
| A ta ey lo a a                                                         | 2  | 0  |    |
| *Ann Hiasl ya Faso 2 5 a 10/ ea 1                                      | 2  | 0  |    |
| Aj h r a e 1 8 10 y 1 1 ea 1 1 @ 1/                                    | 1  | 0  |    |
| Aptuati ka k i m j u n a a t a Faso 1 0 1 10/ ea cl                    | 3  | 12 |    |
| *Ati arva a Upa i ad Faso 4 5 @ 10/ ea cl                              | 1  | 4  |    |
| Aizutari arifoka F no 1                                                | 0  | 10 |    |
| Agrava lynka lase 1 5 @ 10/ ea 1                                       | 3  | 2  |    |
| Avadi a K palat (ba e 1 Tibeta ) Vol I Faso 1-7 Vol                    |    |    |    |
| II Faso 1 8 @ 1/ eacl                                                  | 0  |    |    |
| Balam Hatt Vol I Faso 1 2 Vol II Faso 1 3 @ 10/ each                   | 1  | 14 |    |
| Baud n n a Fra lu Sutra Faso 1 7; Vol II Faso 1 3 @ 10/ each           | 3  | 12 |    |
| *Bia nati Faso 4 8 @ 10/ ea 1                                          | 3  | 0  |    |
| Blitta D 1 ka Vol I Faso 1 6; Vol II Faso 1 1 @ 10/ eacl               | 4  | 8  |    |
| Bau ldi abastu sangraha                                                | 2  | 0  |    |
| Br h a b t n Faso 1 3 @ 10/ eacl                                       | 0  | 10 |    |
| B l a l evat a E no 1 4 @ 10/ eacl                                     | 2  | 8  |    |
| Brladitar a P raba Faso 1 6 @ 10/ eacl                                 | 3  | 12 |    |
| Boll r j itatara of Ga t dora Faso 1 5 @ 10/ eacl                      | 3  | 2  |    |
| Crit t natia Cl r la lase 1 2                                          | 1  | 4  |    |
| C tal san Faso 1 2 @ 10/ ea cl                                         | 1  | 4  |    |
| C alogue of Sa skrit B ka n d 198 F no 1 4 @ 2/ eacl                   | 3  | 0  |    |
| C lay lha B k i n n a V 1 F no 1 7; Vol II Faso 1 5 Vol                |    |    |    |
| III Faso 1 7; Vol I V Faso 1 4 @ 10/ eacl                              | 14 | 0  |    |
| D tto Vol I lase 1 3; Vol VII Faso 1 3 @ 1/4 each                      | 3  | 2  |    |
| D tto Vol VII lase 1 3 @ 10/                                           | 1  | 14 |    |
| Qat sil a ka prajna an t i t i t Faso 1 13 @ 10/ eacl                  | 8  | 2  |    |
| *Cat ranga Cl t i m p l V I lase 1 25; Vol III Part I                  |    |    |    |
| Faso 1 18 P r t II lase 1 10 Vol IV lase 1 6 @ 10/ each                | 80 | 14 |    |
| D tto Vol IV Faso 7 8 @ 1/4 each                                       | 1  | 4  |    |
| D tto Vol IV Faso 8 9 @ 10/                                            | 1  | 4  |    |
| Qlok vari ka (L gl al ) Faso 1-7 @ 1/4 eacl                            | 8  | 12 |    |
| *Qra ta 8 tra of Apata 1 n Faso 12 17 @ 10/ eacl                       | 8  | 12 |    |
| D tto Q d k i t y a n a Vol I Faso 1 7 Vol II Faso 1 4;                |    |    |    |
| Vol III Faso 1-4 Vol 4 Faso 1 @ 10/ eacl                               | 10 | 0  |    |
| Q i M i t h y a n lase 1-3 @ 10/ eacl                                  | 2  | 14 |    |
| Da n Kr y e K n a n d i lase 1-2 @ 10/ each                            | 1  | 4  |    |
| Gadadhara Pad H ati Kalasira Vol I Faso 1 7 @ 10/ eacl                 | 4  | 6  |    |
| D tto A ar ar Vol II Faso 1 4                                          | 3  | 2  |    |
| Gohi l ya Gr d y a S t a V I I @ 10/ eacl                              | 3  | 2  |    |
| D tto Vol II lase 1 2 @ 1/4 each                                       | 2  | 8  |    |
| D tto (A i p e n i ) G o h i l u Faso sta                              | 2  | 0  |    |
| D tto G i h y a Sangraha                                               | 0  | 10 |    |
| Ha alata                                                               | 1  | 14 |    |
| Ka map adiph Faso 1                                                    | 1  | 4  |    |
| kai Viruka F no 1 7 @ 10/ each                                         | 4  | 8  |    |
| Kata tra Faso 1 6 @ 1/4 eacl                                           | 4  | 8  |    |
| Kat i d ar t Sangara (t gl sh) Faso 1 14 @ 1/4 eacl                    | 17 | 8  |    |
| *Kurum P r i p a Faso 3 9 @ 10/ eacl                                   | 4  | 6  |    |
| Lal ta Vistara (K n l al ) Faso 1 3 @ 1/ eacl                          | 3  | 0  |    |
| Ma la a Par j i a, Faso 1 11 @ 10/ eacl                                | 0  | 14 |    |
| Mal a B i t y a p r u i p o d y o k a Vol I Faso 1 9; Vol II Faso 1 12 |    |    |    |
| Vol III Faso 1-10 @ 10/ eacl                                           | 10 | 8  |    |
| Man t k a Sangraha Faso 1 3 @ 10/ eacl                                 | 1  | 14 |    |

COLLECTION OF PERSIAN, ARABIC

AND TURKISH MSS.

BY SIR HENRY RAWLINSON



1851

1851

1851

1851

1851

1851

1851